



# گمنامان نامی ایران

در

عصر افشاریه

« ۲ »

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

از :

رضا شعبانی

(دکتر در تاریخ)



پښتونستان د علومو او مطالعات فریښی  
پرتال جامع علوم انسانی

## گمنامان نامی ایران

### در عصر افشاریه

رضاقلی و تهماسب باحدود هشت هزار و پانصد نفر از نامداران از جیحون عبور می کنند . و از سرداران دیگر می خواهند که توپخانه و بنه اردو را متعاقباً از رود گذر دهند. زد و خورد های پراکنده مختصری که اتفاق افتاد به طوایف قنقرات حالی کرد که صلاح کار در سلامت جوئی است. دانیال بیگ نیز پیام آشتی جویانه شاهزاده را مغتنم شمرد و با حضور به پیشگاه وی ، دگر باره بر سریر حکمرانی قنقرات متمکن گردید .<sup>۱۰۳</sup>

در این هنگام بنظر می رسد که رضا قلی میرزا دچار نوعی عجب و خودرایی شده و یا از مظفریت های متوالی به وجد آمده است که بدون دستور پدر ، خواسته است که به کشور گشائی بپردازد . چون حدود عملیات جنگی او تا تسخیر بلخ و سرکوبی متجاسران این سوی آمو دریا پیش نبوده و همانگونه که خواهیم دید ، خود همان که میدان عمل را وسیع و به تعبیری از وجود

---

۱۰۳- همان کتاب ، ص ۲۲۶-۲۲۷ ، لکهارت که این بخش از کتاب خود را به ضرورت از عالم آراء اخذ کرده است ، تعبیرات دیگری دارد که گمان می رود از ترجمه های نادرست متون مایه گرفته باشد : نادرشاه ، ص ۲۰۸ و ۲۰۹ .

مخالفان عمده مبرا دیده ، دست به فعالیت های بزرگتر زده است . شاهزاده ایرانی مقصد بعدی خود را تصرف قرشی اعلام کرد و در معیت تمهاسب وکیل الدوله عازم آن شهر شد<sup>۱۰۴</sup> . حکیم آتالیق (رحیم بیك) که صدر اعظم و رایزن ابوالفیض خان پادشاه بخارا بود از عملیات قوای ایران آگاهی یافت و درصدد جمع نیرو برآمد و چون قرشی در محاصره افتاد به مبارزاتی سخت علیه نیروهای مهاجم پرداخت . محمد کاظم می نویسد که قوای محصور با اعتنا به جمعیت قلیل نظامیان ایران ، درصدد برآمدند که به خیال دستبرد از قفای آنان بیرون آیند ولی «تمهاسب خان جلایر بقدر يك هزار و پانصد نفر از نامداران قاجار و بغایری و قرائی را به سرگردگی محمد حسین خان قاجار در عقب سپاه نصرت دستگاه تعیین نموده بود که هرگاه مخالفین اراده دستبرد از قفای سپاه نمایند، در دفع آن کوشیده و اعانت سپاه قلب لازم نیاید.»<sup>۱۰۵</sup>

این تدبیر زیرکانه شکست اوزبکان را تسریع نمود و با کشته شدن بسیاری از سران آنان تلفات سنگینی بدانها وارد آورد . حکیم آتالیق ناگزیر به درون حصار پناه برد و به قلعه داری پرداخت در عین حال نامه ای به ابوالفیض فرستاد و درخواست اعانت فوری کرد . خان مزبور نیز بی درنگ ارقامی برای ایلات اوزبک و ترکمان سمرقند و اراتبه و ایندیجان و بنگاه و مرغیلان و خجند و تاشکند و دیگر نواحی ترکستان فرستاد و تقاضای اعزام قوای امدادی کرد .<sup>۱۰۶</sup> «

در همین ضمن نامه ای نیز به ایلبارس خان و حاکم خوارزم

۱۰۴ - عالم آراء ، ص ۲۲۸ .

۱۰۵ - همان کتاب ، ص ۲۳۰ - ۲۲۹ .

۱۰۶ - همان کتاب ، ص ۲۳۱ .

فرستاد و با توضیح وضع ارتش ایران و دور بودن شخص نادر از صحنه نبرد،<sup>۱۰۷</sup> از او خواست که با جماعات خوارزمی و قراقلبان و قزاق و غیره به وی بپیوندد تا بیکباره بر سپاه کم ایرانی حمله برند.<sup>۱۰۸</sup>

محمد کاظم که تنها مورخی است که تفصیل وقایع را ثبت کرده است. می نویسد که به اندک مدت شصت هزار نفر مرد سپاهی گرد آمدند و آدینه قاپی سمرقندی نیز با بیست هزار نفر از جنگیان آمادگی خود را برای نبرد اعلام داشت.<sup>۱۰۹</sup> چنین به نظر می رسد که کثرت عدد خصم دلاوران ایرانی را وحشتزده کرده بوده، و به حق، وادار به اخذ تدابیر احتیاطیشان ساخته است. چون تهماسب برای پوشانیدن ضعف اردوی خود و نشان دادن دلیری جنگجویان مقرر می دارد که «عموم عساکر منصوره، سوار مرکبان باد رفتار گردیده و در فراز پشته بلند صف آرائی کرده و نامداران و دلاوران در عرصه میدان به لعب سپاهیگری و جریدبازی و گوی و چوگان [مشغول شوند].»<sup>۱۱۰</sup>

رضاقلی میرزا نیز طبعاً مانند بسیاری از سرکردگان و افراد سپاه خود از کثرت سپاه دشمن به خوف افتاده بود و رأی آنها را می طلبید. جمعی براین عقیده بودند که به بلخ مراجعت کنند ولی تهماسب را نظر آن بود که «هرگاه اراده مراجعت به قبه الاسلام نمائیم طایفه اوزبکیه متعاقب آمده، احدی را نخواهد گذاشت که زنده بدر رود و همگی عساکر قزلباشیه اسیر و قتل

۱۰۷- شاه به شخصه مشغول محاصره قندهار بود.

۱۰۸- همان کتاب، ص ۲۳۲.

۱۰۹- همان کتاب، همان جا.

۱۱۰- همان کتاب، ص ۲۳۴-۲۳۵.

خواهیم گردید . اولاً آنکه فتح از اموری است که به دست خداست و مکرر اوقات همگی ملاحظه نموده‌اید که بندگان صاحبقران با قلیل سپاه جمع کشیری را برهم شکسته و ...»<sup>۱۱۱</sup> تردید نیست که سردار مجرب ایرانی بنحوبی استعداد فرماندهی خود را نشان داده و شیوه بازگرداندن اعتماد متزلزل مردان نظامی را بدرستی می‌دانسته است . پس از این جلسه مشورتی است که توپخانه لشکر نیز از راه می‌رسد و دو طرف به آراستگی سپاه و تمهید جنگ می‌پردازند . مورخ ما می‌نویسد که تعهد امور سپاهیان به تمامه بر ذمه تمهاسب بوده است ، چون حسب الامر نادر «چنان به نفاذ پیوسته بود که بندگان والا - رضاقلی - وعساکر منصوره از سخن و صلاحدید آن سرموئی تجاوز نمایند .»<sup>۱۱۲</sup>

نبرد در آغاز به نفع ازبکها تمام شد و چیزی نمانده بود که کثرت عددی آنها دست به دست بی‌پروائی در جنگ باعث عقب‌نشینی و شکست ارتش ایران شود ولی مقاومت بسیار شجاعانه جنگجویان و بخصوص ورود توپها به صحنه پیکار ، موجب برگشت ورق شد «هرگلوله توپ چون اجل ناگهانی دوپست سیصد نفر طایفه اوزبکیه را قتل کرده و زمین میدان را از خون ایشان گلگون می‌نمود ، چون طایفه مذکوره در آن عرض مدت چنین حادثه گلوله توپ مشاهده ننموده بودند، به مجرد رسیدن تیر گلوله توپ ، طایفه اوزبکیه فریاد می‌کردند که : «قاج که بلاگلدی»<sup>۱۱۳</sup> دیگری می‌گفت : «اجل ناگهانی گلدی و ...»<sup>۱۱۴</sup>

۱۱۱ - همان کتاب ، ص ۲۳۶ .

۱۱۲ - همان کتاب ، ص ۲۳۷ .

۱۱۳ - متن : «ارض مدت» .

۱۱۴ - همان کتاب ، ص ۲۳۸-۲۳۹ .

سپاه ابوالفیض درهم شکسته شد و ناچار به عقب نشینی به قرشی گشت و تحت محاصره شدید درآمد. آدینه قلی بیگ آقیلو نیز که از سرداران برجسته اوزبک بود و «خود را قرینه افراسیاب ترك و اسفندیار سترگ» می دانست و صاحب اختیار خجند و تاشکند بشمار می رفت ، در حین فرار کشته شد و بدین طریق روحیه قوای خصم بیش از پیش متزلزل گردید .<sup>۱۱۵</sup> روایت محمد کاظم این است که در کشاکش مبارزات مذکور ، ایلبارس خان هم برای مساعدت به ابوالفیض خان به بخارا نزدیک شده و چون از شکست وی آگاهی یافته ، درصدد برآمده است که بخارا را تحت انقیاد خود درآورد . از طرفی هم ابوالفیض از غدر دولت و هم پیمان خویش رنجیده خاطر شده و از اعانت او چشم پوشیده است .<sup>۱۱۶</sup> رعبی هم که از سطوت قوای ایران بر دل‌های اوزبکان راه یافته بوده ، آنها را برآن داشته است تا به نوعی ، آماده مصالحه شوند ولی چون رضا قلی میرزا و تهماسب به صوابدید محصوران قرشی درصدد تسخیر قلعه شلوك برمی آیند ،<sup>۱۱۷</sup> موقتاً از پرداختن به خان بخارا منصرف می شوند . در همین احوال چاپاران شاهزاده مؤدبه فتوحات پیایی وی را به گوش نادر می رسانند و شاه چون به احوال مردم و جنگاوران منطقه آشنائی داشته و می دانسته است که هم از زمان چنگیز و جفتای و تیمور ایلات سلحشور بسیار در آن نواحی می زیسته اند و محتمل بوده که آنها همه دست به دست

۱۱۵- همان کتاب ، ص ۲۴۲-۲۴۰ .

۱۱۶- همان کتاب ، ص ۲۴۴ .

۱۱۷- اهالی قرشی - که خود شهری بسیار محکم بوده - پیغام میدهند که:

اگر به تسخیر شلوك موفق آمدید ما نیز تسلیم خواهیم شد . ظاهراً این کار وسیله ای برای کسب وقت و جلب کمک از هم پیمانان بوده است : همان کتاب ، همان جا .

یکدیگر دهند و فرزند جوان و کم تجربه او را به سختی در میان گیرند (رضاعلی در این اوقات هفده ساله بوده است) و از طرفی نیروئی که معاصد شاهزاده بوده، در مقایسه با حریفان، اندک شماره بوده، لذا دستور اکید می دهد که به فوریت از آمو بگذرند و به بلخ بازگردند.<sup>۱۱۸</sup>

نامه عتاب آمیز دیگری نیز برای تهماسب می فرستد که :  
 «آری ، قلتبان فرتوت ، من تو را مقرر فرموده بودم که بعد از تسخیر ام البلاد بلخ در آن حدود توقف و به هرنحو که رأی الهام آرا قرار میگرفت [و] مقرر می فرمودیم از آن قرار معمولداری، نه این که خود سرعانان کشورستانی را پیشنهاد خاطر خود کرده و فرزند ارجمندم رضاعلی میرزا [را] که صغر سن از عقل دور و در سفاکی و بیباکی مشهور [است] به خیالات فاسده و اندیشه های باطله انداخته ، برداشته به سمت ماورالنهر رفته ، و خود را و فرزندم را با عساکر منصوره با محیط بلاگردانیدن از چه راه است ؟ در این اوان میمنت انجام که به عون عنایت ملک علام اراده بندگان همایون ما بدان قرار یافته که بعد از تسخیر دارالقرار قندهار عنان عزیمت به صوب تسخیر فیض الفضای ممالک هندوستان معطوف فرمائیم هرگاه خدا نکرده لشکریان اوزبکیه و قزاق و قلمان و جفتای و اروس و آلمان همگی متفق العنان اراده مجادله نمایند با قلیلی از عساکر منصوره که تحت فرمان شماست از عهده آن لشکر انبوه چگونه درخواهند آمد ؟ هرگاه خلل و شکستی بر لشکریان شمارخ نماید ، ناچار مقدمات دارالقرار (قندهار) را موقوف فرموده ، عنان همت بر اعانت شما معطوف فرمائیم ! باید در ورود رقم مطاع معاودت به صوب

۱۱۸- نادرشاه ، ص ۲۱۰ .



قبةالاسلام (بلخ) نمایند و هرگاه تکاهل و تغافل ورزیدی، مقرر خواهیم فرمود که سرت را از قلعه بدن جدا ساخته، به درگاه جهان-آراء حاضر نمایند. و درین وقت معتمدالخاص و اخلاصکیش با اختصاص خود احمد خان مروی را روانه خدمت فرزند ارجمند خود رضاقلی میرزاگردانیدیم و اختیار رتق و فتق عساکرمنصوره و فرزند نوردیده را در کف کفایت و قبضه درایت او وا گذاشتیم که آن عالی‌جاه را تنبیه و تأدیب نموده و معاودت به بلخ نمایند.<sup>۱۱۹</sup>

پیدااست که نادر تا چه حد تشویش از این لشکرکشی در خاطر راه داده بوده، که با ارزنده‌ترین و کاملترین سرداران خود، بدین گونه رفتار نموده است و این همان شیوه‌ای است که در آغاز این سطوربدان اشارت شد. چه هرگز ممکن نبود که فاتح نامدار افشار از جزئی‌ترین خطاها، حتی در مورد نزدیکترین نزدیکان خویش چشم‌پوشد و بازاز کوچکترین اعمال خدمتگزارانه و با صداقتی که از هر یک از اجزاء حکومت و دولت خود می‌دیده، بی‌تقدیر و تشویقی بگذرد. میبینیم که شخص مغضوب، در این واقعه، همان تهماسبی است که وقتی نادر می‌خواست است فی‌المثل از خدمات مرد نامداری چون امام وردی‌خان افشار در مواجهه با گرجیان (سال ۱۱۴۸/۱۷۳۵) تجلیل به عمل آورد، او را ثانی تهماسبقلی‌خان جلایر و کیل‌الدوله خود خطاب می‌کند<sup>۱۲۰</sup> و شجاعت و مردانگی‌اش را می‌ستاید.

هنوز این نامه و مضمون پرشامت آنها به رضاقلی و تهماسب نرسیده بود که آنها پس از محاصره‌ای یک ماهه و نبردی دلیرانه، شلوك را به تصرف درآورده و نبرد را برای اشغال

۱۱۹- عالم‌آراء جلد ۲، ص ۲۵۳-۲۵۲.

۱۲۰- همان کتاب، جلد ۱، ص ۶۵۸.

قرشی شدیدتر کرده بودند. حکیم آتالیق نیز عرصه را بتمامه بر خود تنگ دیده بود و به حقیقت در جستجوی راهی جهت تسلیم و انقیاد بود که در همین هنگام نامه نادر به ابوالفیض بدانها رسید مبنی براین که حاکمیت خان چنگیزی را بر بخارا به رسمیت می شناسد و به پسرش نیز فرمان داده است که جنگ را با او متارکه کند. ۱۲۱

کتابخانه مدرسه شهسودیه قم

طبیعی است که تمهاسب از وصول فرامین نادری سخت به تشویش افتد و به فرستادگان بگوید که آیا «سزای خدمات شایسته این است؟» آن هم در وقتی که ابوالفیض تاب مقاومت در برابر اردوی صفشکن ایرانی را نیاورده است و با حمله دیگری بیکبار تسلیم می شود؟! ۱۲۲ بهر طریق او وارثش پیروزمندی که تحت فرمانش بودند ناگزیر از تن در دادن به دوراندیشی عاقلانه نادری شدند و حقیقت این است که شاهنشاه ایران خود نهمتهای بزرگی برای توسعه سرحدات کشورش و رسانیدن ایران به مرزهای طبیعی فلات در سمری پروراند و تنها منتظر فرصتهای مناسب بود که پس از فتح هند و ثبات بخشیدن به حدود جنوب شرقی مملکت بدانها پردازد. مسئله دیگر هم این بود که اندیشه های شهریار توانای ایران فراسوی تأملات ظاهری قرار میگرفت و همین محمداکظم که کراراً حوادث این ایام را از قلم او نقل کرده ایم، و خود به اقتضای قرب جوار و پیوستگی و وابستگی به ارتشیان نادری و حکومت او، در جریان صحیح بسیاری از اتفاقات و حتی نقشه های دست اول قرار می گرفته است، حکایت می کند که نادر حتی بعدها پس از تسخیر ترکستان و خوارزم نیز

۱۲۱- نادرشاه، ص ۲۱۱.

۱۲۲- نقل به معنی از سخنان تمهاسب: همان کتاب، ص ۲۵۵-۲۵۴.

در صدد بوده است که به نواحی ترکستان شرقی لشکرکشی کند و اعتبار و حیثیت پایدار ایران را در آن صفحات زنده نگاهدارد . از جمله در شمل حوادث سال ۱۷۴۲/۱۱۵۵ و وقتی که نادر به محاصره موصل مشغول بوده ، است که از جاسوسان خویش می شنود که پادشاه چین در صدد جمع آوری لشکر برای جلوگیری از هجوم احتمالی ارتش ایران است و چون «دارای دوران از اخبارات آن سرحد مطلع گشت ، اما پیوسته مطمح آفتاب اثر بر آن بود که بعد از تسخیر ممالک روم ، عنان عزیمت به جهت تسخیر ممالک خطا انعطاف داده ، عار ننگ و قتل و غارت که چنگیزخان در سنه سبع عشر وست مائه موافق بیلان ایل<sup>۱۲۳</sup> در ممالک ایران از آن به عمل آمده که رودخانه ها از خون به جای آب جاری شده بود ، رفته ، تلافی به عمل آورد .»<sup>۱۲۴</sup> پس به حکام خراسان فرمان می دهد که تدارک کافی ببینند و توپخانه و تجهیزات را برای انجام تعهد مزبور به مرو بفرستند .<sup>۱۲۵</sup>

اینها همه معلوم می دارد که شاه ایران به تبعات اقدامات و یا تعالیم مؤکد خویش آگاهی داشته و همانطور که از محتوای نامه خود او به تهماسب برمی آید ، با امکانات و مقتضیات روز ، ادامه پیشروی ها را ضروری نمی شمرده است . و اما حکیم آتالیق و ابواب جمع او که به اندازه ناامیدی و دل سردی رضاقلی و تهماسب ، از وصول دستور های نادری شاد شده بودند ، بازگشت ارتش ایران را حمل بر شکست هائی دانستند که خود نادر متحمل گردیده است

کتابخانه مدرسه فیضیه قم

۱۲۳- ۶۱۷ هجری قمری .

۱۲۴- همان کتاب ، جلد ۳ ، ص ۶۰-۵۷ .

۱۲۵- محمدکاظم حتی شرح دستورهای جزئی نادر را برای اقداماتی که

باید معمول شود ذکر کرده است . ر. ک. همان کتاب ، همان جا .

و از این رو وسائل حمله شدیدی را در حین عقب نشینی قسوی ایران ، فراهم ساختند . لکن خان جلایر که چنین نقشه‌ای را پیش‌بینی کرده بود ، خود در عقب سپاه به محافظت اشتغال ورزید و چون شورش و هیاهوی اوزبکان مهاجم را دید و « با جمعی از عساکر نصرت مآثر حمله دلیرانه بدان سپاه رجاله نموده در نیم ساعت نجومی سلك جمعیت آن طوایف را چون ستاره بنات‌النعش پراکنده کرده و تا در دروب قلعه قرشی جمع‌کثیری را اسیر و قتل کرده ، معاودت نمود و حکیم آتالیق با جمعی از کداخدایان وریش سفیدان به هزار فلاکت خود را به اصل قلعه افکنده ، دوباره محصور گردیده ، و قسم یاد نمودند که هرگاه مقدمه‌ای از این صعبت نیز رخ نماید، متعاقب نرفته ، صبوری اختیار نمایند .»<sup>۱۲۶</sup>

مراد این است که تهماسب با وجود خستگی خاطر و تکدوری که از رهگذر او امر نادری برای وی حاصل شده بود ، خود را در چنان تعهدی از باب سپاه اعزامی و حدود مسئولیت‌ها و امور وابسته بدان می‌دید که از دقیقه‌ای غفلت نمی‌نمود و همه هم و غم خود را مصروف بدان داشت تا با وجود شدت برودت و انجماد جیحون لشکریان را به سلامت از آب عبور دهد و به بلخ رساند .

درگذشتن از آمودریا ، احمدخان مروی که حامل دستور شاه نادر برای تخفیف اعتبار و منزلت تهماسب دلیر شده بود ، که «ده دوازده نجقی به سر تهماسب‌خان جلایر زده ، خفیف روزگار [و] شرمنده و بی اعتبار [ش] گرداند نظر به فرمان واجب‌الاذعان ، سه مرتبه نجق بر دوش خان معرفت جوش زده ، فرمان صاحبقرانی را جاری و گوشزد خاص و عام گردانید و از شنیدن این مقال و بی‌اختیاری از امورات بندگان والاشان (رضا قلی) و صاحب

۱۲۶- همان کتاب، جلد ۲ ص ۲۵۶-۲۵۵ و نیز: نادرشاه ، ص ۲۱۲-۲۱۰ .

اختیاری احمدخان ، بغض و عداوت در کانون سینه آن سردار و الا تبار راه یافت.»<sup>۱۲۲</sup>

روایت ما در اینجا قدری جنبه دردناک و غم‌انگیز به خود می‌گیرد، چه تهماسب با همه صمیمیتی که به دستگاه نموده و خلوصی که به کار آورده ، بیکبار از نظر می‌افتد و آنسان که سیرت اهل زمانه و بویژه دون فطرتان است ، مورد سعایت و بدگویی قرار می‌گیرد . او حق داشت که با مشاهده آن احوال ، رشک و حسدرا در کانون سینه راه دهد و با ملاحظه برباد رفتن خدمات طولانی خویش به دوده نادری ، انتظار گذشت و عطفوت بیشتری برد . از حوادث نامیمون که به حسن شهرت او ، لطمه دیگری وارد آورد ، بیماری ناگهان و رو به شدت احمدخان مروی ، فرستاده نادر و جانشین خان جلایر بود که پس از چند روز به مرض ناشناخته‌ای مبتلا گردید و چون معالجات پزشکان اردو ، درباره اش مؤثر واقع نشد ، بفاصله هفت روز از دنیا رفت .<sup>۱۲۸</sup>

محمد کاظم که خود همشهری خان مرحوم بوده ، از قول «اکثر از راویان که در خدمت احمدخان می‌بودند.»<sup>۱۲۹</sup> نقل می‌کند که «در هنگام ورود بندگان و الا به بلخ ، تهماسب خان وکیل احمد خان را ضیافت نمود و بعد از اکل و شرب که به اتاق خود معاودت نمود ، به آزار درد دل و سوزش جگر افتاده ، در محل موعده ، جان را به جان آفرین سپرد و چنین ظاهر بود که تهماسب خان زهر در کار احمدخان کرده ، العلم عندالله .»<sup>۱۳۰</sup> با اعتنا به

۱۲۷- عالم‌آراء ، جلد ۲ ، ص ۲۵۶ .

۱۲۸- همان کتاب ، ص ۲۵۸ .

۱۲۹- همان کتاب ، همان جا .

۱۳۰- همان کتاب ، همان جا .

سبق صمیمت و همکاری این دو سردار ، که خلاصه‌ای از آن در خلال همین دفتر، به ذکر آمده و نیز این که احمدخان حتی انجام دستور نادری دایر بر تشهیرخان جلایر را به حداقل تخفیف داده و به گونه‌ای که فقط اسقاط تکلیفی تواند باشد ، معمول‌داشته است ، بسیار بعید می‌نماید که این فاجعه ، بدین نحو صورت ظهور یافته باشد . از طرفی هم می‌دانیم که رضاقلی میرزا خود در سفاکی و خونریزی بی‌پروا بوده است و این که بهر نحو قصد آزار سرداران مزاحم قدرت‌نمائی خویش را در سرپرورانده و یا در صدد بدنام کردن آنها در نزد باب قهار و تکلف ناپذیر خود بوده باشد، از وی مستبعد به نظر نمی‌رسد . چون پس از این واقعه نیز می‌بینیم که تهماسب سخت به جان خود بیمناک بوده و هرگاه که در محل صرف غذا با رضاقلی میرزا هم‌سفره میشده «طعام آن را عمله او (طهماسب) برداشته و علیحده در خوانی کشیده ، در نزد او می‌گذاشتند و به طعام بندگان جهانبانی دست خود را دراز نمی‌کرد. چرا که جمعی از تنگ حوصلگان که در خدمت نواب میرزا بودند، بنا به جهت خواهش خود، مذمت و بدگویی سردار را در خدمت والا می‌کردند و در میانه اردو به شیوع رسیده بود که نواب کامیاب امر و مقرر فرموده که سردار را در وقت اکل و شرب زهر درکارش نمایند و چند نفر از طباطبایان بندگان والا را حسب الامر بندگان صاحبقرانی (نادر) که به عرض اقدس رسیده به قتل آوردند و بدین جهت فی‌مابین کدورت و نزاع بود.»<sup>۱۳۱</sup>

این شیوه رفتار که در مورد رضاقلی میرزا توضیح داده شد ، بعدها در دوران نیابت سلطنت او نیز بیشتر معاینه افتاد و شدت

عمل‌ها و آدم‌کشی‌های او گاه‌کار را به‌جائی می‌رسانید که مردم آرزوی بازگشت سریعتر نادر راحتی می‌کردند. و در هر حال می‌دانیم که شاهزادهٔ نگونبخت افشار، خود نیز به جزای زیاد روی‌هایش رسید و بصورتی فجیع و تلخ و غم‌انگیز، بدست دژخیمان پدر کور شد و بعدها، در نخستین روزهای قدرتمداری پسر عم خود، علیقلی عادلشاه به هلاکت رسید. به هر واسطه چنین برمی‌آید که پس از درگذشت اسفناک احمدخان، بالضروره روابط شاهزاده و سردار جلایر نوعی بهبود به خود دیده‌است، چه در حین اقامت در بلخ است که خبر سرپیچی یوسفخان، حاکم قندوز به سمع ولیعهد می‌رسد و او «به استصواب تهماسبخان جلایر با عساکر منصوره بر جناح حرکت درآمده»<sup>۱۳۲</sup> عازم گوشمال یاغی میشود. حاکم قندوز و سیدخان فرماندار سابق بلخ بر اثر حملات شدید قوای ایران عرصه را تهی می‌کنند. شخص نخست از رعب حاصله زهره می‌ترکاند و دومی به فرمانروای بدخشان پناه می‌برد. محمدکاظم می‌نویسد که همین حاکم قندوز در سراپردهٔ خود ششصد تن ماهروی سرو قد لاله عذار خورشید طلعت داشته است که در همهٔ زندگی با آنان می‌نشسته و قلیان می‌کشیده و سودا می‌کرده است.<sup>۱۳۳</sup> طبیعی است که از چنین کسی تدبیر ملک، توقع نتوان داشت و امید ورفاه خلق بر او نتوان بست.

رضاقلی به پیروی از روح سلحشور خویش هنوز در صد جهانگشائی بود و قصد تسخیر بدخشان را در سر می‌پرورد که در ناحیه کلاب، دو سه منزلی بدخشان، فرستادگان نادر به او رسیدند و تاکیدات شاه را برای بازگشت نیروی نظامی به بلخ،

۱۳۲- همان کتاب، ص ۲۵۹.

۱۳۳- همان کتاب، ص ۲۶۰.

یادآور شدند . شاهنشاه ایران همچنین مقرر داشته بود که سرکردگان و یوزباشیان و معروفین گروه جنگی مروی را که در اردو بودند، بسرعت روانه حضور وی دارند و رضاقلی و تهماسب تا اصفاء دستوره‌های بعدی وی در بلخ بمانند. این مسئله وقتی دیگر این شبهه را بنظر می‌آورد که نادر از عدم رضایت جماعت مروی از جهت مرگ احمدخان، آگاهی بهم - رسانیده و خواسته است که با اعزام جنگجویان قدیمی خدمت خود به مرو، تسکینی به جراحتهای آنان دهد و یا همانگونه که مورخ مروی گفته است به پاس پایمردی‌ها و فداکاری‌های طویل‌المدت آنان به آبادانی شهر خود راغبشان کند.<sup>۱۳۴</sup>

این نکته نیز شنیدنی است که سالی پیشتر ، به هنگامی که رضاقلی میرزا مشهد را به قصد اندخود و بلخ ترك می‌گفت، پسر عمش علی‌قلی خان را بعنوان نایب خود در راس حکمرانی مشهد باقی نهاده بود و چون به اقتضای ایام شباب ، بخش عمده‌ای از زندگی خان به لهو و لعب می‌گذشت و اکثر سربازان خراسانی نیز در رکاب نادر و یا رضاقلی بودند، ایلبارس خان حاکم خوارزم در صدد برآمده بود که با گردآوری جمعیتی از ترکمنان ، خراسان را تسخیر کند. جاسوسانی که از خیوه آمدند، رضاقلی میرزا را از مقاصد ایلبارس آگاه ساختند و او به نوبه خود نادر را از خطر مهیبی که می‌رفت خراسان و مملکت را تهدید کند، مطلع

۱۳۴- محمدکاظم می‌گوید که نادر پس از پذیرفتن خانهای مذکور به حضور خویش ، گفته است «که در عوض خدمات شما (می‌خواهیم) شرفقات بی‌نهایت عطا فرمائیم و از این آوارگی دیار گمنامی نجات داده ، روانه اوطان و مقاصد اول نمائیم که رفته در آن حدود به آبادی و ضبط و نسق آن دیار حسن‌اهتمام به منصفه ظهور رسانیده و از غله و غیره زراعت بسیار انبار نمایند.» : عالم‌آراء جلد ۲ ، ص ۲۶۱-۲۶۲ .



گردانید. شاهنشاه ایران به مجرد آگاهی از موضوع به رضاقلی و تهماسب که در بلخ مانده بودند، دستور فرستاد که بی‌درنگت به وی بپیوندند تا ترتیب دفاع از خراسان داده شود. هم این مسئله عاملی گردید تا ذهن دورانیش نادر را به دشواریهای دائمی وجود چنین مزاحمانی در اکتاف فلات ایران جلب کند و در بازگشت از هند، ایلبارس و ایادی او را چنان که باید گوشمال دهد. ۱۳۵

بنا به امر نادر، حکومت بلخ به نیازخان برادر عزیز قلی دادخواه واگذار شد و ولیعهد ایران در معیت خان جلایر از طریق قندوز و کابل حرکت کردند و در بهار سفلی به پادشاه ملحق گردیدند. ۱۳۴ مورخ مروی می‌نویسد که نادر جمیع سرداران و سرکردگان سپاه خود را به استقبال فرزند می‌فرستد و او را با عزت و احترام بسیار پذیرا می‌شود ولی «تھماسب‌خان را چندان ملتفت نشده، بعد از مدتی در مقام بازخواست درآمده، فرمود که: نواب همایون به تو نفرموده بود که از رود جیحون به سوی ماوراءالنهر حرکت نموده و عنان کشورستانی در خاطر خود قرار داده و فرزند دلبنده و عساکر هریک چون فرزند مرا غرقاب لشکر توران نمایی؟ و گاه میشد که خدا نکرده، احوال قسم دیگر میشد، خانه مرا و اهل ایران را به باد فنا می‌دادی و شکست هرگاه رخ میداد تو خود انصاف بده که از جنگ گاه احدی زنده به در می‌رفت از رود جیحون به چه منوال عبور می‌کرد؟ ناچار بایست غرقاب بحر بی‌پایان گردند و با وجودی که معاودت به بلخ نموده بودی، مجدداً بعنوان تسخیر بدخشان رفتن از چه راه بود؟» ۱۳۷

۱۳۵ نادرشاه، ص ۲۱۳-۲۱۲.

۱۳۶ - عالم‌آراء، ۲، ص ۲۶۹.

۱۳۷ - همان کتاب، ص ۲۷۷-۲۷۶.

در این وقت نادر سخت به غضب درآمده بود و سخنان تند بر زبان می‌آورد ولی خان جلایر مطلق پاسخی نمی‌داد و خاموش بود تا در برابر اصرار شاه برای پاسخ گوئی اظهار می‌دارد که خوشبخت است که هیچیک از این پیش‌بینی‌های تلخی که در خاطر نادر بوده، به وقوع نپیوسته است و او آنسان در ادای وظائف خویش جدیت و اهتمام رواداشته، که شاهزاده را الحال، سالم در کنار پدر جای داده است. هرگاه که شهریار ایران چنان تصور می‌کند که تقصیری به‌عهده سردار است، منبعد او را از تعهد خدمات قابل، معاف دارد! محمدکاظم می‌نویسد که پس از ادای چنین عباراتی «آب در حدقه چشم آن<sup>۱۳۸</sup> مدبر دوران به‌گردیدن درآمد. و صاحبقران دوران دانست که درد بر دل او مستولی شده، به رخصت وی مقرر فرمود. «<sup>۱۳۹</sup> تهماسب سرخورده و دردمند از خدمت نادر به ماوای خود رفت و طبیعی است که تحمل بار چنان خفت‌هایی را بر خود سخت می‌دید. چه، او تاکنون به درستی ثابت کرده بود که کاردانشترین و صمیمی‌ترین و مطمئن‌ترین یاران نادر است و حقا که متوقع سرزنش‌هایی چنین دردناک و تحقیرآمیز نباید باشد. ولی نادر که تا این زمان قدر خدمتگزاران حقیقی خود و کشور را به درستی می‌شناخت، در شب دوم او را به خلوت خاص طلبید و «لوازم مراعات و محبت و شفقات درباره او نموده، مقرر فرمود که: هرگاه به تو چنین خشونت و درشتی نمی‌نمودم، جمع دیگر از سرداران و سرخیلان که به اطراف بلاد محروسه تعیین می‌فرمودیم گاه بود که خاطر جمع گردیده، خود

۱۳۸- متن: «او».

۱۳۹- همان کتاب، ص ۲۲۷-۲۷۶. لکهارت می‌نویسد که تهماسب مدام بیم آن را داشت که مبادا سرش به دستور شاه از تن جدا شود. نادرشاه، ص ۲۱۳.

را و عساکر منصوره را به قتل داده ، در بلیه گمنامی آواره می کردند و چون با تو در مقام بازخواست درآمدم ، جمیع دیگر از سرداران سپاه خود سرامری که خلاف فرموده اولیای دولت قاهره باشد ، از قوه به فعل نخواهد آمد .»<sup>۱۴۰</sup>

تهماسب که این مایه التفات را از شاه می بیند با اتکاء به سوابق مألوف به وی خاطر نشان می سازد که نادر خود در حین عزیمت اردو ، به وی تعلیم داده بوده که پس از تسخیر بلخ ایلات قنقرات و قلعه های قرشی و شلوک را نیز به اطاعت و اداری کنند و چون ضعف و سستی دشمنان را نیز علانیه مشاهده کرده ، دست اندرکار تدمیر سرکشان و مهاجمان دائمی آن سوی رود آمویه شده است . وی همچنین می افزاید که هرگاه شاهنشاه مازون می داشته «قلعه بخارا و جمیع ممالک ماوراءالنهر را به حوزه تصرف بندگان گیتیستان درمی آوردم .»<sup>۱۴۱</sup> مسئله دیگر هم این بوده است که رضاقلی خود را مردی صاحب اراده و با تدبیر می شمرده و بواقع ، در همه حال ، ناگزیر از رایزنی با خان نبوده است . این معنی را خان در عباراتی نهایت ظریف و آراسته بیان می دارد و پس از تعریف شجاعت و عقل و سخاوت وی می گوید که «طفل مکتب نبود که به هر امر ونهی که من مقرر نمایم ، تصدیق قول من نماید ! و این غلام اخلاص فرجام نیز یکی از فدویان آن درگاه عرش دستگاه است ، اما نظر به فرمایش صاحبقرانی در اکثر امورات کنکاش و مصلحت بدین پیرغلام می نمود»<sup>۱۴۲</sup> و الا

۱۴۰- عالم آراء جلد ۲ ، ص ۲۷۷-۲۷۸ .

۱۴۱- همان کتاب ، همان جا .

۱۴۲- این جمله از معدود اشاراتی است که به سن و سال تهماسب راجع می گردد. از فحوای امور و همراکابی او بانادر و تجربتی که در کارها اندوخته بوده ، می توان استنباط کرد که اگر نه چند سالی بزرگتر از ولینعمت خود بوده ، دست کم قرینه وی میشده است .

به هر نحو رأی شاهزاده والاگهر قرار می‌گرفت ، از آن قرار مرعی و می‌ذول می‌داشت . دارای زمان از سخنان آن دانای دوران تبسم فرموده و به انعام و نوازشات (کذا) از حد افزون که از عقل بیرون است ، درباره او به عمل آورده ، مرخص فرمود .<sup>۱۴۳</sup>

بعد از این قضایاست که نادر ، رضاقلی میرزا را به نیابت سلطنت کشور برمی‌گزیند و از همان منزل بهار سفلی جلال‌آباد راهی ایران می‌گرداند و خود به عزم تنبیه گردنکشانی که از عوامل دائمی اغتشاشات مرزی بودند به سوی تنگه خیبر پیش می‌راند . این مسلم است که فاتح مآل‌اندیشی چون شاهنشاه ایران بخوبی می‌دانسته است که تا آرامش قاطع در مرز های جنوب شرقی کشورش برقرار نگردد ، تعقیب هر نوع هدفی در مناطق غربی غیر ممکن است ، و چه بسا که به حقیقت اشتیاق آن را نیز داشته است که روزی به بغاز بسفر رسد و سلطه خویش را بر سرتاسر مناطقی که یک روز خرد آسیا و بخشی از متصرفات ایران قدیم را تشکیل می‌دادند ، گسترش دهد.<sup>۱۴۴</sup>

به هر طریق آزمودگان جنگی و یاران متعدد تلاش های بزرگ نادر ، در سفر پرمخاطره هند باید همراهش می‌بودند تا اگر اتفاق ناگوار و غیر منتظره‌ای پیش‌آید ، ارتش پیروزمند ایران ، در دیار بیگانه دچار تفرقه و تشویش نگردد . این جمله از دوران‌دیشی های نادر را در تعالیمی که به نایب‌السلطنه خود داده ، نیز می‌توان ملاحظه کرد و دلواپسی او را از این که مبادا شش ماه هم نتواند پیغامی برای او بفرستد و از پیش‌آمد هام مطلعش

۱۴۴- همان کتاب ، ص ۲۷۸

۱۴۴ - نادرشاه ، ص ، ۱۶۹ .

بگرداند ، بصراحت دریافت.<sup>۱۴۵</sup> با این که تا این تاریخ ، شهریار مدبر ایران توانسته بود که به تعداد کافی مردان مجرب و مطلع تربیت کند و همانسان که در صحنه های نبرد های گوناگون داخلی و اردوکشی های منطقه ای بوضوح پیوسته بود ، آنان را در کمال لیاقت و توانائی فرماندهی و سازمان بخشی، به کارگیرد، با این حال ، حوادث لشکرکشی به هند نشان داد که وجود تمهاسب قلی خان جلایر در سازمان فرماندهی نادری جای خاص خود را دارد و به حقیقت ، همان که مورخان اشاره کرده اند «معین الملك» و «امیرالامرا و سپهسالار لشکر شاهنشاهی»<sup>۱۴۶</sup> بوده است . محمد کاظم در ورود ارتش ایران به پیشاور توصیفی از برخی رجال شمشیر زن عصر نادری دارد که بی شک در صدر همه ، خان جلایر را می توان به دیده اعتنا نگریست که از او قویتر و عظیمتر نبوده و با جثه سنگین و بازوان نیرومندش «بر بالای استر زین طلا سوار و چهارصد نفر شاطران در دهنه جلو و به استقلال تمام نمایان» می شده است<sup>۱۴۷</sup> از آنجا که هر امیری علی-القاعده باید فرماندهی جمع معینی از سربازان وابسته به خود را برعهده داشته باشد - و این شیوه تا پیدایش نظام جدید اروپائی در عصر عباس میرزا برقرار بوده است - تمهاسب نیز جنگجویان استرآبادی و گرگانی و مازندرانی و اتکی و خراسانی را مستقیم همراهی می کرده است.<sup>۱۴۸</sup>

این جمع شاید همان جلایر یانی باشند که از نقاط مختلف خراسان و مازندران به ارتش نادری پیوسته و طبیعتاً سایه اقتدار

۱۴۵ - همان کتاب ، ص ، ۲۱۴

۱۴۶ - تاریخ نادرشاهی ، ص ۱۷۶-۱۴۷ و عالم آراء ، جلد ۲ ، ص ۳۰۹

۱۴۸ - عالم آرا ، همان جا

خان بزرگ را برسر داشته‌اند. چه، نادر هم در فتحنامه‌ای که کمی پس از این حوادث - و بعد از شکست قاطع نیروهای هند در کرنال - برای فرزندش رضاقلی میرزا، نوشته است، ذکر می‌کند از آن دارد و در توضیح معرکه جنگ می‌فرماید که «طرف میمنه لشکر ظفر پیکر را به عالی جاه عمده الامراء والعظام قدوة العظماء الکرام، ظهیر سلطنت عظمی و عضد خلافت کبری، تمهاسب قلی خان جلایر بایک هزار و پانصد و پانزده نفر از قشون جلایر...» سپرده است.<sup>۱۴۹</sup>

بطور یقین سپهسالار ارتش شاهنشاهی ایران، آن هم در روزگار سلطنت نابغه نظامی بی‌همتائی چون نادر، واجد بسیار خصوصیات برجسته و کم نظیر می‌باید بوده باشد تا اعتماد چنان مرد دقیق و متوجه و منضبطی را از هر حیث بنخود جلب کند. این جمله در زندگی تمهاسب بصورتی صراحت دارد که هرگز مورد خشم و بی‌مهری آن‌چنانی نادر قرار نگرفته و بلکه کاملاً برعکس همواره از پشتیبانی والتفات و عنایت مخصوص وی برخوردار بوده است. در واقعه نبرد کرنال نیز که مورخان نظامی، تفضیل آنرا بتمام ذکر کرده‌اند، کفایات سردار جلایر و دیگر فرماندهان ارتش ایران بخوبی ظاهر شده است تا آنجا که در مواجهه با دشمنی که از حیث عده و اسلحه و وسایل حائز تفوق مضمحل کننده‌ای بوده و با وجود داشتن فیلهای مهیب جنگی، در سرزمین و خانه خود نیز می‌جنگیده است باز سپاه ایران می‌تواند که بدون دادن تلفات عمده،<sup>۱۵۰</sup> قوای خصم را تارو مار کند و توان پایداری

۱۴۹- فتحنامه نادرشاه نسخه خطی کتابخانه آصفیه حیدرآباد، به شماره

۱۲۱۳۸، برگ ۷.

۱۵۰- ژنرال کیشمیشف تعداد کشته شدگان اردوی ایران را ۱۵۰۰ نفر

ذکر می‌کنند: اردوکشی نادرشاه به هندوستان، ترجمه اتابکی، ص ۳۷

و جنگ دوباره را از وی سلب نماید .

با این که در متن حوادث جنگ های هند و بخصوص کرنال، ذکر مشخصی از دلاوری های تهماسب به عمل نیامده است . با اینهمه فداکاری و رشادت سربازان و سرداران ارتش فیروز ، نتیجه خود را داده و به همان ترتیب که بیان شد ، موفقیتی فوق العاده نصیب نیروهای ایران کرده است .<sup>۱۵۱</sup>

این که او شخصیتی ممتاز و مورد اعتنا داشته و همه جا پس از نادر بزرگترین مقام نظامی به حساب می آمده است ، چنان بدیهی می نمونه که حتی زعمای سپاه شکست خورده هند در دشت کرنال، برای اسکات و اسکان قوای متفرق «حکم نوازش شادایانه پادشاهی فرموده و غلغله اسیری تهماسب جلایر [را] که امیر-الامرا و سپهسالار لشکر شاهنشاهی بود ، افکند [ه اند] ۲ \* تامگر «بی قراری صغیر و کبیر را مبدل به تسکین» ۲ گردانند و همه آنها را که مستعد فرار بوده اند به اقامت وادارند .<sup>۱۵۲</sup>

شاهنشاه ایران پس از کامیابی در میدان نبرد ، قصد عزیمت به دهلی می کند و بدعوت محمد شاه پادشاه هند، از پایتخت سلاله تیموری بازدید می فرماید . نهایت ، پیش از انجام امر، تهماسبقلی خلان جلایر را با سعادت خان برهان الملک به صوب مقصد راهی می دارد تا مقدمات ورود او را در دارالخلافه شاه جهان آباد فراهم

۱۵۱- داستان این نبرد را مورخان نظامی متعدد نقل کرده اند . ر : ک . جمیل قوزانلو ، جنگ ایران و هند ، چاپ دوم ، تهران ، ۱۳۰۹ . همان مولف ، تاریخ نظامی ایران جلد ۱ . تهران ۱۳۱۵ و ژنرال کشمیشراوف ، محاربات نادرشاه در هرات و قندهار و هندوستان و وقایع اتفاقیه بعد از فوت او ، ترجمه مصطفی الموسوی نسخه خطی کتابخانه ملی تهران ، به شماره ۱۶۲ رف و سرهنک غلامحسین مقتدر تاریخ نظامی ایران ، تهران ، ۱۳۱۷ .

۱۵۲- تاریخ نادرشاهی ، ص ۱۷۷-۱۷۶ .

گردانند . درین میان محمدشاه و نادرشاه هرکدام نامه‌هایی برای لطف‌الله‌خان ناظم‌دهلی ارسال می‌دارند که در ترتیب امور با خان‌جلایر، که در معیت چهار هزار نفر مرد جنگی<sup>۱۵۳</sup> بوده است ، همکاری ورزند و اینست سواد نامه های این پادشاهان که به همت شاکرخان فرزند ناظم مزبور ثبت و نگهداری شده است :

۱- نامه محمدشاه : «قدیم‌الخدمت من برهان‌الملک و تهما سب خان بهادر معه منشور نظامت که به نام آن قدیم‌الخدمت از پیشگاه شاهنشاه صادر شده ، می‌رسند باید که کلیه جمع کارخانه را حواله سردار سازند و حراست سلاطین ذمه خود شناسند و قلعه را نیز به طور آنها دارند . درین باب قدغن بلیغ و تأکید شدید شناسند . محمد شاه .»

۲- فرمان نادرشاه : «عالی‌جاه لطف‌الله‌خان صادق بهادر امیدوار مورد مراجع پادشاهانه بوده معلوم نماید که آن رفیع‌الشان منیع‌المکان را از امرای قدیم دولت تیموریه و معتمد جاه گور- کاتبه دانسته ، به نظامت دارالخلافة شاه جهان آباد که اعظم دیار ملوک هنداست و حرمسرای اشرف سلاطین روی زمین ، سرافراز فرمودیم و حسن نیکو خدمتی و جوهر امانت و دیانت پرستی آن سر کرده نوئیتان زمان از گزارش عقیدت گزین راسخ‌الاعتقاد و الا منزلت عالی مرتبت برهان‌الملک بهادر جنگ که به حضور خاکپای مانوده بود، مستحسن و مقبول افتاد . باید که آن رفیع- القدر سکنه آن شهر را دل‌آسا نماید و امیدوار کرامت و مکرمت دولت خداداد سازد و نوعی به کار پردازد که خلق رعایا و برابا

۱۵۳- محمد شفیع وارد که معاصر اتفاقات است تعداد نظامیان را ده هزار نفر ذکر می‌کند : همان کتاب ، ص ۱۸۷ ، ولی عبدالکریم همان چهار هزار نفر می‌شمارد : بیان واقع ، ص ۳۴ .



به آسودگی بسر بردند و زبر دست و زیر دست مساوی زینند. نشود که قادر بر عاجز غلبه آرد و ضبط کارخانجات و دیوانهای (؟) پادشاهی و حراست سلاطین ذمه خود شناسد، خیر شرط است و کلید قلعه مبارک را با جمیع کارخانجات حواله تهماسب خان سردار که همپای برهان‌الملک بهادر می‌رسد، نماید درین ماده، شقه خاص عالی حضرت نیز به نام آن قدیم‌الخدمت صادر شده، به حسب ارقام به عمل آرد [و] ما را متوجه احوال خود شناسد درین باب تأکید داند. تحریر فی التاریخ...»<sup>۱۵۴</sup>

به تعبیر روشن، نادر تهماسب وکیل الدوله خود را جهت «تسخیر قلعه مبارکه دارالخلافة شاه جهان‌آباد دهلی و تنظیم و تنسیق شهر و به دست آوردن مکانات جهت اقامت امیران و افواج»<sup>۱۵۵</sup> فرستاده بود و نیز این که نگذارد که «حیف و میلی به کارخانجات پادشاهی و ساکنان شهر راه یابد و خلایق را به انواع مهربانی و استمالت اطمینان بخشند».<sup>۱۵۶</sup> مطلب این است که همه دشواریها هم از رهگذر مردم وحشتزده و به رعب افتاده هندی بر نمی‌خاست و یحتمل که قوای فاتح، به سابقه شهرت ثروت و مکنت پایتخت هند و حقوقی که از باب استیلای خویش، زی خود تصور می‌کردند، در صدد ایجاد بی‌نظمی هائی بوده‌اند و نادر چنان صلاح می‌دیده که از آغاز ضابطه محکمی برای تمشیت امور شهر و اداره اهل اردو برقرار نماید. محمد شفیع وارد که در همین تاریخ در داخل شهر زندگی می‌کرده است، حکایت می‌کند که باوجود

۱۵۴- شاکرخان، تاریخ محمدشاهی یا تاریخ شاکرخانی، نسخه خطی

کتابخانه موزه بریتانیا، لندن به شماره Add. 65. 85 برگهای ۴۴-۴۳.

۱۵۵- تاریخ نادرشاهی، ص ۱۸۷.

۱۵۶- بیان واقع، ص ۳۶.

انضباط شدیدی که حاکم بر محیط نظامی بوده در همان شب اول ورود ابوابجمع سرداران مذکور به دهلی، سه بار قصد نهب و غارت شهر از برخی از اوباش سرزده و در هرکرت، برهان- الملك و تهماسب به ممانعت پرداخته و دفع مزاحمت کرده‌اند<sup>۱۵۷</sup> همین مورخ می‌افزاید که هر دو سردار آنچنان در برابر غارتگران شدت عمل نشان می‌داده‌اند که «قبل از نزول شه‌ریاران»، هرگاه کلاه پوشی (ایرانیان) بر مردم هند ستم ایجاد می‌نمود، همانندم به کیفر جرمی به بسیاری عقوبت مبتلا گشت، چنانکه دو سه کلاه پوش را شکم دریده، در پیش دارالعدالت شحنة شهر آویختند.»<sup>۱۵۸</sup>

این اقدامات شدید و خشن، البته باعث شده است که آرامش کامل در شهر عظیم دهلی حکمفرما گردد و نوعی امن و امان پدید آید که «هندیان بر کلاه پوشان چیره دستی و خیره سری می‌نمودند و کلاه پوشان یارای انتقام آن نداشتند»<sup>۱۵۹</sup> متأسفانه نتیجه سوء چنین چیره دستها و خیره سریمهائی خیلی زود دامنگیر خود آنها شد و وقتی که در روز عید قربان (دهم ذی‌الحجه ۱۱۵۲/۱۷۳۹) که نادر از بازدید محمد شاه برمی‌گشت، شایعاتی مبنی بر کشته شدن شه‌ریار ایران بدست رجاله، در افواه عوام افتاد. «عده‌ای شهرت دادند که نادر شاه را در قلعه ارك، کنیزان ترکی و چینی به ضرب گلوله کشته‌اند.»<sup>۱۶۰</sup> برخی نیز می‌گفتند که «پادشاه

۱۵۷- تاریخ نادرشاهی، ص ۱۸۸-۱۸۷.

۱۵۸- همان کتاب، ص ۱۸۹-۱۸۸.

۱۵۹- همان کتاب، ص ۱۸۹.

۱۶۰- محمدعلی خان انصاری، تاریخ مظفری نسخه خطی کتابخانه موزه

بریتانیا به شماره OR.486 برگ ۲۶۶.

هند طفلکچه زده و کسی می‌گفت که عظیم‌الله خان پیش قبض زده و کسی گفته که نادرشاه از بام افتاده مرد.»<sup>۱۶۱</sup> و باز شخصی از «اجلاف و لجه‌های شاه جهان آباد صدا از پائین قلعه بلند نمود که : نادر شاه در قلعه کشته شد.»<sup>۱۶۲</sup> با این که در باره این شایعه و علل تحریک مردم سخن بسیار گفته شده است<sup>۱۶۳</sup> ولی آنچه که معلوم است این است که اراذل و اوباش شهر دلیری ورزیده و باتوجه به انتظامات خارق‌العاده ارتش نادری و تنبیهات سختی که برای خطاکاران قوای ایران قائل میشده و طبیعتاً آنها را مطیع و آرام و منضبط نگاه می‌داشته است، برآن شده‌اند که «شبیخون بر سر اردوی کیوان پوی صاحبقرانی زده ، احدی را زنده نگذارند و در آن شب در محلات و کوچه و بازار جهان آباد افتاده، اعلی و ادنی آن دیار را مخبر در حساب گردانیدند که : در نیمه فرداشب همین که صدای بوق هندی بلند گردید از یمین و یسار حمله بر سپاه اشراک کرده، در مکان خواب ایشان را قتل و اسیر خواهیم گردانید، به همین اراده باطله، آن طایفه جهال به قدر دو یست سیصد هزار نفر را از این مقدمه آگاه کرده و در شب موعود از یمین و یسار و محلات و کوچه و بازار، با چوب و چماق اولاً به خانه‌هایی که از عساکر منصوره برخی آشنائی بهم رسانیده و به عنوان ضیافت آمده بودند ریخته و آن گروه مهمان را به قتل رسانیدند.» (عالم. آراء ، ۲ ، ص ۴۷۶-۴۶۲) و دیگر این که

۱۶۱- مؤلف گمنام ، اخبار وقایع نادرشاه و فرخ سیر ، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه کمبریج ، به شماره Add. 316 برگ ۳۱-۳۲ .  
 ۱۶۲- محمدعلی برهانپوری ، مرآت‌الصفاء ، جلد ۲ ، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا به شماره Add. 65. 49 برگ ۶۶۵ .  
 ۱۶۳- ر. ک. «شورش دهلی» از نگارنده این سطور ، مجله وحید، شماره ۱۱ ، آبانماه ۱۳۴۹ .

به جان دیگر افراد سپاهی ایرانی در هرکجا که بودند افتادند و چنان با بی‌رحمی رفتار کردند که «تا نصف شب هر جا کلاه پوشی دچار این فتنه‌گران گردید، یک دست از پا درآمده، رهگرای وادی فناگردید.»<sup>۱۶۴</sup> نهایت این که نادر علی رغم رفق و مدارای فراوانی که از خود نمود، قادر به خوابانیدن شورش از طریق پیام‌های عفو و بخشودگی نشد و چون هنگامه طلبان گستاخی را از حد گذرانیدند و در صحنه تظلمی که در مسجد روشن‌الدوله فراهم آورده بود، به شخص وی تیراندازی کردند، نشان دادن شدت عمل را تنها راه چاره دید.<sup>۱۶۵</sup> **قتلی به افراط به عمل آمد و** «اموال به یغما و عیال به اسیری [برده شد].»<sup>۱۶۶</sup> تا آن‌که نادرشاه از تمکین توده به قدرت‌نمایی آگاه شده «به شفاعت محمد شاه و وساطت قمرالدین و آصف‌جاه (نظام‌الملک) آتش غضب جهانسوزش فرو نشست.»<sup>۱۶۷</sup> نفاذ حکم نادری چنان بود که پس از اعلان امان، دیگر به هیچوقت احدی متمرض دیگری نمی‌توانست باشد و «این معنی از چندین مکان بلکه در حق هزاران کس به وقوع انجامیده که کلاه پوشی بر سینه هندی نشسته، به شمشیر خونریز، اراده بریدن سر او داشت، بلکه بسیاریان جا چنین اتفاق افتاد که نصف گردن او را بریده که به یک ناگاه صدای امان به گوش قاتل رسید. به محض استماع صدا، مضطربانه از سر سینه آن دست و

۱۶۴- غلامحسین بن هدایت علی‌خان، سیرالمناخین، نسخه خطی

کتابخانه موزه بریتانیا، به شماره Add. 65. 77 برگ ۱۱۹-۱۱۸.

۱۶۵- تاریخ نادرشاهی، ص ۱۹۲.

۱۶۶- سیرالمناخین برگ ۱۱۹.

۱۶۷- غلامعلی‌خان بن روشن‌الدوله، مقدمه شاه عالم نامه، نسخه خطی

کتابخانه موزه بریتانیا به شماره Add. 24. 028 برگ ۶۲-۶۳ مسجد روشن‌الدوله

مربوط به «جدامجدراقم» همین کتاب بوده است.

پا کم کرده برخاسته، رو به راه آورد. طرفه نسقی و عجائب حکمی تماشا کرده شد.<sup>۱۶۸</sup>

با این که تفصیل این مقال را در این مبحث مجالی نیست و نویسندگان هندی و ایرانی و غربی بسیار کوشیده‌اند تا به کیفیات حقیقی انجام این سانحه شوم و قوف یابند، با اینهمه از باب ربط کلام میتوان افزود که شهریار ایران متانت و بردباری قابل تحسینی از خود نموده و در واقعه‌ای چنین هائل، استقامت رای و تدبیر و عنایت و بخشایش خاص معمول داشته است تا آنجا که به گفته مینورسکی «حتی هرچند اس هم او را سفاک و بی‌رحم نمی‌شمارد.»<sup>۱۶۹</sup> این که صدور حکم تأدیب مفسدان و تنبیه آشوبگران، نه از جهت انتقام‌جویی بل، صرف به ملاحظه تأمین آرامش اهالی و قطع ایادی شرازجان سربازان حافظ نظم ایرانی بوده است، از آنجا پیداست که به فاصله اندکی، اعتماد و اطمینان به زندگی، به ساکنان پایتخت بازگشته و «یک پاس همان روز باقی مانده در پیش در قلعه اموال تاراجی در معرض بیع و شری درآمد، چنانچه (کذا) تا شام زیاده از نصف مال فروخته شد و خرید از تمام همین مردم هندوستان (بودند).»<sup>۱۷۰</sup>

باری که این پیشامد نامبارک هرچه بود گذشت و شاه‌نادر برای استمالت خاطر هندیان و نیز ایجاد پیوندی میان دو خانواده سلطنتی که مالا متضمن خیر و سعادت هر دو مملکت باشد، در صد برآمد که یکی از دختران یزدان بخش را برای پسرش

تاریخچه مدرسه فریهه شهر

۱۶۸- تاریخ نادرشاهی، ص ۱۹۴-۱۹۳.

۱۶۹- تاریخچه نادرشاه، ترجمه رشید یاسمی، تهران ۱۳۱۳، ص ۷۰.

۱۷۰- تاریخ نادرشاهی، ص ۲۰۲-۲۰۱.

نصرالله میرزا خواستگاری کند.<sup>۱۷۱</sup> به این منظور چند نفر از ندیمان خاص خود چون حسنعلی خان معیارباشی و مصطفی خان بیگدلوئی ناظر و تهماسب خان وکیلالدوله را در معیت صمصام-الدوله وزیر اعظم و قمرالدین خان به حضور محمد شاه فرستاد.<sup>۱۷۲</sup> این مواصلت در کمال مسرت انجام پذیرفت و به گفته میرزا مهدی «کنار رود جمون محاذی ایوان دیوان خاص هرشب به چراغان مطلع صدهزار بدر و تا یک هفته ایام ولیالی عشرت رارشک روز نوروز و غیرت شب قدر ساختند...»<sup>۱۷۳</sup>

آنچه که پیداست کارآئی سردار جلایر در همه این مسائل است که هم مرد رزم بوده و هم جلیس بزم، و در هیچ امر مهمی نیست که بی وجود او کاری برآمده باشد. با این که در اساس، فی الحقیقه همان شخصیت نادر بوده که کارگردان و ترتیب دهنده همه فعالیتها بشمار می آمده است و اما از تذکار این نکته نیز نمی توان غفلت داشت که صاحب اعتبارانی چون تهماسب، طبیعتاً در بهبود شیوه های عمل و مساعدات معنوی و مادی بویژه رایزنی ها سخت مؤثر می افتاده اند. در همین ایام اقامت شاهنشاه و ارتش ایران در دهلی است که محمد شاه «سفره افتادگی در بزم ضیافت گسترده [و] مراسم تکریم و تسلیم را به تقدیم رسانیده»<sup>۱۷۴</sup> ر به عنوان نوعی جبران زحمات لشکرکشی پرداخت تاوان تغافل خود، تمامی

۱۷۱- : «چون دید که گنجینه فراوانی باید از هندوستان بیرون پرد، شاهدختی از نژاد شاه جهان را برای پسری که همراه داشت به زنی گرفت، نواب میرزا نصرالله خان فدائی اسپهانی، داستان ترک تازان هند، تهران، ۱۳۴۱، ص ۴۷۳.

۱۷۲- عالم آراء جلد ۲، ص ۴۶۹-۴۶۸.

۱۷۳- جهانگشا، تصحیح انوار، ص ۳۳۲.

۱۷۴- همان کتاب، ص ۳۲۸.

جواهرخانه واثاثه پادشاهی و ذخائر سلاطین پیشین کشورش را که در طی سده‌ها فراهم گردیده بود، به نادر تقدیم کرده است. هرچند که به قول میرزا مهدی، شاه «نظر اعتنا برآن کنوز و خزائن» نیفکند و «دامان نیازمندی را از قبول آن درچید»<sup>۱۷۵</sup> ولی بواسطه اصراری که محمد شاه در پذیرش آنها داشت ناگزیر «معتمدان امین به ضبط خزاین و بیوتات تعیین فرمودند.»<sup>۱۷۶</sup> با این که به صراحت اشاره‌ای به «ضابطان خزاین و بیوتات» نشده است ولی به حکایت جلساتی که از روز هیجدهم ذیحجه ۱۱۵۱ ه.ق. با شرکت عظیم‌الله خان و وکیل سیتارام استاندار بنگاله با همه کارمندان دفتری و حسابداری درباری در حضور تهماسب قلی‌خان جلایر و خانه سربلند خان تشکیل میشده و جمع‌آوری مالیات و محاسبه خراج مردم دهلی و دیگر ایالات هند را بررسی می‌نموده است، معلوم می‌شود که سپهسالار ایران باز نقش ویژه‌خویش را در احقاق «حقوق غالب» ایفای کرده است.<sup>۱۷۷</sup> میزان خراج ثروتمندان تقریباً تا پنجاه درصد ثروت آنان تعیین میشد و پادشاه ایران دستور داده بود که در موقع اجرای این عمل از هرگونه خشونت و بدرفتاری با مردم خودداری شود،<sup>۱۷۸</sup> اما مالکم می‌نویسد که «دادن وجه بر مردم هند چندان صعب نبود که طریقه اخذ آن، و چون محصلین وجه مزبور از اهالی خود هندوستان بودند، فرصت غنیمت دانسته، بنای اخذ و طلب گذاشتند و به جهت هر ده هزار روپیه که به خزانه نادر رسانند،

۱۷۵- همان کتاب، همان جا.

۱۷۶- همان کتاب، ص ۳۳۳-۳۳۲.

۱۷۷- زندگانی نادرشاه، ص ۱۶۲.

۱۷۸- نادرشاه، ص ۱۹۶.

چهل یا پنجاه هزار برای خود می‌گرفتند و<sup>۱۷۹</sup> بدین سبب مردم را اذیت و آزار میکردند تا آنچه دارند بروز دهند. به نوعی که جمعی کثیر از مردم از فرط شکنجه و عقوبت هلاک شدند و بسیاری از معتبرین هنود یا به جهت این که در معرض استخفاف و استحقار درنیایند یا به سبب این که مال را عزیزتر از جان می‌داشتند، خود را تباه کردند.»<sup>۱۸۰</sup>

هیئتی که بدین طریق برای اخذ خراج معین شده بود تا تاریخ دهم محرم ۱۱۵۳ ه. ق. به برآورد و گردآوری پیشکشها پرداخت و معلوم است که کار خود را در مدت سه هفته به پایان رسانیده است. در کتابهای مختلف، میزان آن را متفاوت نوشته‌اند و از هفتاد کرور روپیه تا هفتاد ملیون لیره استرلینگ قلمداد کرده‌اند. معرز این است که تهماسب مباشرت عمده‌ای در جمع وجوه و اخذ هدایای مردم هند داشته و از آنجا که امین مطلق دربار نادری بوده است این مسئولیت مهم را نیز با درستی و صداقت به انجام رسانیده است.

شاهنشاه ایران پس از دستیابی به این مکنت بیشمار، همانگونه که شیوه مستحسن او در ادوار ثمربخش و سعادت آفرین زندگی بود، مجلسی شاهانه بیاراست و «به عظماء و روسا لشکر که مصدر خدمت شده بودند انعامات شایان عنایت و به‌عموم غازیان و ملازمان ظفرقرین مساوی مواجب که از دیوان داشتند و به خدمتکاران اردوی همایون نیز نفر از شصت روپیه و صد

۱۷۹- با این که مالک کم مأخذ روشنی برای ابراز این نظر اعلام نداشته است، به گمان بسیار دشوار می‌رسد که اعمال چنین شیوه‌هایی برای نفاذبخشان به فرمان‌های نادری میسر بوده باشد!

۱۸۰- تاریخ ایران، جلد ۲، ص ۴۲.



روپیه به رسم انعام مرحمت گردید .<sup>۱۸۱</sup> با این که مورخان معاصر نادر توضیحی در باب اشخاص مورد تشویق نادر بصورت خاص نداده اند و آنچه که معلوم است شامل عام داشتن الطاف خسروانه در چنین موارد است ولی به قیاس التفاتات ویژه نادر به خدمتگزاران قدر اول و صمیمی خود می توان استنباط کرد که در این جانیز سهم شیراز آن سپهسالار ارتش ایران بوده ، که در ردیف چندتن معدود از برجستگان و محارم شاهی جای داشته است . کما این که درست سالی بعد از این حوادث ، و به آن هنگام که نادر در راه بازگشت از هند ، در لارکانه بوده و طرح جشن نوروزی در انداخته است به تعبیر عبدالکریم «صغیر و کبیر لشکر را به عطای نعل بها سرفراز فرموده ، این قرارداد که ادنی را به انعام دو اشرفی هندی که بیست و چهار روپیه می ارزید یعنی اشرفی به دوازده روپیه و اعلی را به پانصد اشرفی مذکور و مردم متوسط به ده و بیست و صد و دوصد و سیصد ، و اشخاصی که به پانصد مهر امتیاز یافتند مثل ثواب معتمد الملوك که سید علوی خان حکیم باشی و ابوالحسن خان معیرالملک<sup>۱۸۲</sup> و لطف الله خان<sup>۱۸۳</sup> خالوی نصرالله میرزا و تهماسب خان جلایر و غیره ...»<sup>۱۸۴</sup> در روز سوم صفر سال ۱۱۵۲/۱۷۳۹ نادر مجلس شاهانه پراهمتی آراست و محمدشاه و سایر رجال واعیان هندوستان را به آن دعوت نمود و به دست خود تاج سلطنت هندوستان را بار دیگر بر سر محمدشاه گذاشت و شمشیر مرصعی به کمر او بست

۱۸۱- جهانگشا ، ص ۲۵۸ .

۱۸۲- حسنعلی خان معیرالملک .

۱۸۳- لطفعلی خان برادرزن نادر .

۱۸۴- بیان واقع ، ص ۵۷-۵۸ .

و چنانکه رسم سلاطین هند بود ، شانه های او را بانشان های جواهر نشان آراست و کلیه سران و رجال کشور هند را نیز به دریافت خلعت و هدایای گرانبها خشنود ساخت .<sup>۱۸۵</sup> محمد کاظم می نویسد که « نصرالله میرزا و تهماسب خان وکیل الدوله و صمصام الدوله و قمرالدین خان و جمعی دیگر از خوانین و سلاطین که لیاقت جلوس در آن محفل میمنت مانوس داشتند ، هر یک در محلی مناسب قرار گرفتند و بی تکلف و تسلف منشیانه ، مجلسی منعقد گردید . »<sup>۱۸۶</sup>

در همین موقع محمدشاه به پاس الطاف نادری و بازیافتن تاج و تخت هندوستان از شاهنشاه ایران تقاضا کرد که کلیه مناطق واقع در سوی باختری آب اتک و سند (از سرچشمه های سند در حد کشمیر و تبت تا جائی که آب رودخانه مزبور به اقیانوس هند می ریزد) به انضمام ولایات تته و سند و چند سرزمین از خاک پنجاب ، به رسم پیشکش به خاک ایران افزوده گردد.<sup>۱۸۷</sup> و چون اکثر نواحی سمت شمالی و غربی آب اتک ، مانند غزنین و کابل همیشه جزو منطقه خراسان بود ، نادر نیز این تقاضا را پذیرفت و آن نواحی را طی عهدنامه ای به ایران ملحق ساخت .<sup>۱۸۸</sup>

بر روی هم اقامت نادر و همراهیان او در دهلی پنجاه و شش روز به طول انجامید و پس از آن که جمع کثیری از هنرمندان و پیشه وران هندی را دست چین کرده با خود حرکت داد ، در هفتم

۱۸۵- نادرشاه ، ص ۱۹۷ .

۱۸۶- عالم آراء ، جلد ۲ ، ص ۴۷۲ .

۱۸۷- داستان ترک تازان هند ، ص ۴۷۳ .

۱۸۸- نادرشاه ، ص ۱۹۷ .

صفر ۱۷۳۹/۱۱۵۲ پایتخت را به مقصد باغ شلیمار و کشور خویش ترك گفت . مصاعب بیشماری که ارتش شاهنشاهی در خلال راه تحمل کرد بیشتر از باب نبودن وسایل کافی عبور از رودخانه‌های هند ، گرمای فراوان - با توجه به لباسهای گرم سربازان - عدم علیق برای دواب و آذوقه مورد لزوم برای اهل اردو ، ریزش باران‌های سیل‌آسا ، شبیخون‌های مکرر قاطعان طریق و طوایف ماجراجو و سلحشور عرض راه و مهمتر از همه طفیان خدایار خان عباسی فرماندار نیرومند سند بود که نادر را ناگزیر ساخت حتی پس از ورود به کابل برای به تمکین واداشتن او ، لشگرکشی طولانی و پسر زحمت و رنجی را تا عمر - کوت دنبال کند . در خلال این گیردارها عزم راسخ شهریار ایران برای به زانو درآوردن نیروهای مخالف برای همگان به ثبوت رسید و اصرار عجیب او برای نگاهداری نفوذ و قدرت فوق‌العاده‌اش بدیهی گردید . هرچند که این عملیات پرمشقت که تا پایان سال ۱۱۵۲ ه . ق . به دراز کشید جمع کثیری از ارتشیان دلاور ایران را نابود کرد و تلفات سنگینی بر رزمندگان پر طاقت اردوی نادری وارد آورد .<sup>۱۸۹</sup> اما شاه و همراهیان او به دشواری‌ها خوکرده بودند و سهل است که بگوئیم از آسودگی خاطر و آرامش می‌گریختند . در صفحات پیش از قول عبدالکریم که خود همسفر این ایام قوای ایران بوده ، نقل کردیم که پس از تمکین خدایارخان شاه ایران جشن نوروزی را در لارکانه منعقد فرموده و هریک از افراد و سران سپاهی از جمله تهماسب خان جلایر را به اعطای هدیه‌ای خشنود ساخته است .<sup>۱۹۰</sup>

۱۸۹- نادرشاه ، ص ۲۰۶-۲۰۲ .

۱۹۰- بیان واقع ، ص ۵۷-۵۸ .

پس از پایان عملیات سند ، نادر به نایب‌السلطنه که آن هنگام مقیم تهران بود ، دستور داد که به سوی هرات حرکت کند و خود نیز در ۱۳ محرم ۱۱۵۳/۱۷۴۰ به جانب نادر آباد روی آورد و در تاریخ هفتم صفر همان سال ، درست دو سال قمری بعد از مدتی که به هندوستان لشکر کشیده بود وارد آن شهر شد .<sup>۱۹۱</sup>

اقامت شاه و ارتش ایران در قندهار طولانی نبود و از آنجا کوچ برکوچ حرکت کرده و در پنجم ربیع الاول وارد هرات شده‌اند که به تقریر عبدالکریم با وجود استعداد طبیعی خاک و امکانات معموری و آبادانی بسیار ، بر اثر صدمات ممتد جنگی به ویرانی روی نهاده بود.<sup>۱۹۲</sup> نادر چون تدارك سفر ترکستان و تنبیه اوزبکان را می‌دید قرب يك ماه و نیم در این مکان توقف کرد و به همه کسانی هم که ازدور و نزدیک برای دیدن حشمت و جلال فوق‌العاده فاتح هند به این شهر روی نهاده بودند ، مجالی داد که از سپاه غرق در نعمت و ثروت واز آنهمه شوکت و اعتبار افسانه که فراهم شده بود ، دیدن‌کنند.<sup>۱۹۳</sup> در قره تپه همین شهر است که نادر رضاقلی میرزا را به حضور پذیرفت و ظاهراً با اعتناء به گزارش‌هایی که در مدت غیبت خود ، از رفتار وی و داعیه های حکومتیش شنیده بود<sup>۱۹۴</sup> او را مورد بی‌مهری های آشکار

۱۹۱- نادرشاه ، ص ۲۰۶ عبدالکریم این تاریخ را سوم صفر ۱۱۵۳

می‌نویسد : بیان واقع ، ص ۵۸ .

۱۹۲- ص ۵۹ .

۱۹۳- محمدکاظم از جمله کسانی است که به‌مراه کلبعلی‌خان برادر زن

نادر از مرو به دیدار شاه شتافته و سخت تحت تأثیر عظمت سرابردۀ نادری

قرار گرفته است : عالم‌آراء ، جلد ۲ ، ص ۵۱۱-۵۰۸ و نیز ر. ک . بیان واقع ،

ص ۶۳-۶۰ ، بخصوص توصیفی که از خیمه سلطانی به عمل آورده است .

۱۹۴- عالم‌آراء ، جلد ۲ ، ص ۵۰۰ .

خویش قرار داد ، تا آنجا که امر به انحلال گارد مخصوصی که تدارك دیده بود ، داد و به تعبیر عبدالکریم ، پسر کهترش نصرالله میرزا را به عنوان نایب السلطنه برگزید.<sup>۱۹۵</sup>

همین مؤلف می نویسد که در مسیر هرات ، ماروچاق واند- خود که از توابع بلخ بوده ، شاه و همراهیان او مدتی به سیر و تفریح پرداخته و چون «به سب قلت آمد و رفت قوافل وعساکر در هریشه وگریوه حیوانات چرنده و درنده گله گله دیده شد ، و مردم اردو آنقدر صید کردند که بازار گوسفند فروشان کاسد گشت .»<sup>۱۹۶</sup>

البته این تفنن ها برای همه کس ارزان تمام نمیشده ، زیرا که حیوانات وحشی منطقه چون خرس و شیر و پلنگ و خنزیر هم که فراوان بوده اند «عوض خون رفقای خود و رعایای خود که آهو و گوزن و غیره باشند ، بسیاری از لشکریان یکه تاز تیرانداز [را] که به چپ و راست برای شکار می رفتند ، مجروح و برخی را مفقود و معدوم می ساختند .»<sup>۱۹۷</sup> از جمله مصدومین ، تهماسب خان جلایر سپهسالار بود که « با تنی چند از خاصان مخلا بالطبع در بیابانی پی سپر بودند ، اتفاقاً گرازی که خنزیر عبارت ازوست ، از میان نیستان برآمده ران بندگان خان را حسب الواقع از هم دریده ، بر زمین انداخت ، نزدیک بود که ترکی تمام شود و حساب لاکلام گردد! درین بین غلام خان پیشدستی نمود ، خنزیر بی پیر را به تیر و شمشیر مجروح ساخت . گراز به محض تیر خوردن و زخمی شدن ، دست از سردار گرفتار برداشته ، غلام مذکور را

۱۹۵- بیان واقع ، ص ۶۴ و نادرشاه ، ص ۲۲۹ .

۱۹۶- بیان واقع ، ص ۶۵-۶۴ .

۱۹۷- همان کتاب ، ص ۶۵ .

از قید زندگی و بندگی رهائی داد [و] مره بعداخری خدمتگزاری خان رامتوجه شده، درین اثنا غلامان دیگر رسیده، خنزیر جانگیر را به زخم گولی تفنگ کشته، نواب خان را نجات دادند.<sup>۱۹۸</sup>

پیشتر، در بیان ممیزات صوری خان جلایر گفتیم که نادر چگونه از شنیدن واقعه، به مزاح پرداخته و «خنزیری پیر» را به برادر کوچک سپهسالار ارتش خویش تشبیه کرده است! شاه نادر بعد از از ورود به بلخ، در اندیشه آن بود که از رود آمویه بگذرد و ترکستان و خوارزم را به آنسان که در ازمنه سابق بود، به قلمرو حکومتی کشور برگرداند و چون تدبیر کار را از پیش کرده و به وقت اقامت درهند، هزار نفر دروگر و کشتی ساز از مردم دهلی و لاهور و پیشاور و کابل و قندهار را روانه بلخ فرموده بود، آن جماعت تا آمدن نادر، نزدیک به هزار و صد کشتی تهیه و تدارک دیده بودند که به کار حمل و نقل ارتش و نگهداری آذوقه در مسیر چهار چوبه خوارزم - که خالی از آبادانی بود و آکنده از جنگل و نیستان - برای تغذیه جنگجویانی که همان مسیر را در خشکی می پیمودند، بیاید.<sup>۱۹۹</sup>

نادر برای اطمینان از سلامت اردوی جنگو در گذر از آمو دریا، نخست علی قلی خان برادر زاده خود را با تهماسب به آن سوی رود روانه کرد و مقرر داشت که همه جا در کنار آب اطراق کنند و هوشیارانه از هجوم ترکمانان تیز تک جلو گیرند، خود نیز در دگر سوی بماند و «در محافظت کشتی ها که مایه حیات صغیر و کبیر بودند، سعی موفوره زیاد از مقدور به ظهور

۱۹۸- همان کتاب، همان جا.

۱۹۹- بیان واقع، ص ۶۸-۶۷، عبدالکریم تعداد کشتی ها را هزار فرزند

خوانده است که هر کدام دو تا سه هزار من بار برمی داشت.

می آورد و به همین منوال طی منازل نموده ، به چهارجو که مکان بستن پل و جسر مصمم شده بود ، مانند آفت بسی علاج ناگزیر گردید.»<sup>۲۰۰</sup> پس از آن که دوازده هزار تن از قوای ایران باکشتی و قایق به آن طرف کرانه آمویه منتقل شدند ، پل محکمی از کشتی ها ساخته شد و بقیه نیروها بآبار و بینه به سهولت از آن عبور نمودند و آنگاه در طرفین رود ، دژهای نیرومندی به دستور نادر ساخته شد.<sup>۲۰۱</sup> هنگامیکه ابوالفیض خان والی بخارا اطلاع حاصل کرد که نادر و قوایش به کرانه آمو دریا رسیده اند ، سخت هراسناک شد و محمدرحیم بیک آتالیق را از جانب خود به استقبال او فرستاد و پیشنهادهای کرد که شهریار ایران به عنوان میهمان به بخارا رود و با او پیمان دوستی منعقد سازد.<sup>۲۰۲</sup> عبدالکریم می نویسد که نادر در پاسخ پیغام ملایم نجوی مانند حکیم ، به بانگ بلند صدا در داده است که تنها به شرط حضور ابوالفیض به پیشگاه خود ، حاضر به برقراری صلح می تواند باشد.<sup>۲۰۳</sup>

در بازگشت حکیم آتالیق و رسانیدن پیام نادر ابوالفیض درصدد برآمد که بخارا را به قصد ملاقات شاهنشاه ایران ترک کند و لیکن «درین وقت جمعی از نواحی میان کال وارد و به عرض آن رسانیدند که عساکر آقیلو از نواحی کناره دریای سیر (سیحون) از ولایت خجند و تاشکند و قوقان و اندجان و سمنگان و مرغیلان از سرحد کاشغر از طایفه یوزومین و نایمان و قنقرات

۲۰۰- همان کتاب ، ص ۶۸ .

۲۰۱- نادرشاه ص ۲۳۹ .

۲۰۲- همان کتاب ، همان جا .

۲۰۳- «به غیر از ملاقات ایشان (ابوالفیض) معاودت رایات جاه و جلال ما ممکن نیست» : بیان واقع ، ص ۶۹-۶۸ و نیز ر. ک. : عالم آراء ، جلد ۲ ، ص ۵۳۶ .

و کنه کس و قیات و بیات وارمند و جفتای و غیر هم که موازی یکصد هزار کس می‌شوند به جهت خونخواهی آدینه قلی دادخواه که در جنگ رضاقلی میرزا به قتل رسیده بود، وارد می‌گردند.<sup>۲۰۴</sup> پس خان چنگیزی در صدد مقاومت برآمد و مستعد محاربه گردید. نادر پس از آن که دو روز، بیموده منتظر حکیم آتالیق گردید، تهماسب خان جلایر را مأمور ساخت که به حوالی بخارا رود و با «جنگ و گریز و قزاقی بیشتر از لازمه قراولی، و کمتر وظیفه هراولی دستبردنموده سکان آن حوالی را مشوش سازد.»<sup>۲۰۵</sup> عبدالکریم که علی القاعده باید از شهود عینی ماجرا باشد موضوع را به همین جا خاتمه یافته می‌داند و از جنگی بزرگ که به شکست اوزبک‌ها و هوادارانشان انجامیده باشد، حرفی نمی‌زند، ولی محمد کاظم که تفصیل بیشتری داده، می‌نویسد که قوای ابوالفیض حمله شدیدی را شروع کردند و در ابتدا نیز آنچنان متهور جنگیدند که هنگامه جدال طولانی شد و زین سبب «دریای غضب صاحبقرانی به تلاطم درآمده با جمعی از ملازمان خاصه و غلامان مخصوص حمله بر سمت پادشاه ترکستان بردند که در همان حمله اول طاقت صدمات صاحبقرانی را نیاورده، روی از معرکه کارزار برگردانیده و...»<sup>۲۰۶</sup> اما واقعیت این است که ارتش ایران با شلیک توپها و زنبورکها، آشفستگی و وحشت شدیدی در صفوف دشمن ایجاد کرد و وقتی حمله خشم‌آلوده نادر شروع شد، فرمانده قوای آقیلو گرفتار هراس عجیبی گشت و با

۲۰۴- عالم‌آراء، جلد ۲، ص ۵۲۷.

۲۰۵- بیان واقع، ص ۶۹.

۲۰۶- عالم‌آراء، جلد ۲، ص ۵۳۲.



سپاهیان خود از معركة نبرد گریخت.<sup>۲۰۷</sup> ابوالفیض خان هم از میدان رزم (شهر اسلام، در دو فرسنگی بخارا: عالم آراء، ص ۵۲۷) به بخارا عقب نشینی کرد و به حصار داری پرداخت.<sup>۲۰۸</sup>

طبیعتاً این زمان موقع خوبی بود که نصایح خیراندیشانی چون حکیم آتالیق، دگر باره مورد اعتنا قرارگیرد « اعزه و اکابر بخارا (هم) نظربراستیلای اینها (ایرانیان) وضعف قلت خود و کثرت دشمنان و تسلط یافتن بر ممالک هندوستان، صلاح و فلاح خود در صلح دیده بندگان ابوالفیض خان را به انواع وعظ و نصیحت بر فروتنی راضی نموده،<sup>۲۰۹</sup> پیغام اطاعت و انقیاد معه تحایف آن ولایت مصحوب عبدالرحیم پسر حکیم آتالیق مذکور ارسالداشتند.»<sup>۲۱۰</sup> آتالیق زاده و یا به روایت محمدکاظم خود آتالیق (ص ۵۳۵ - ۵۳۶) در مأموریت خود توفیق یافت و ابوالفیض نیز مانند محمدشاه پس از نبرد کرنال، به سراپرده نادری آمد تا طوق بندگی را برگردن نهد.

عبدالکریم که اصح روایات را به قلم آورده، می نویسد که نادر در هنگام ورود ابوالفیض، مجلس عیش مفصلی آراسته و به رضاقلی میرزا و علیقلی خان هم برخلاف معمول اذن نشستن داده است تا در حین ورود والی بخارا، لوازم احترام به جای آورند

۲۰۷ - نادرشاه، ص ۲۴۰.

۲۰۸ - عالم آراء، جلد ۲، ص ۵۳۳.

۲۰۹ - اینها ظاهراً همان مردمی باید باشند که اندکی پیشتر به والی بخارا می گفتند که «اطاعت و انقیاد به نادر دوران از عقل و اندیشه دور است از ایام القدیم الی حال ممالک ایران در حوزه تصرف پادشاهان ترکستان بوده و نادر دوران تا حال که مجادله کرده با جمعی رومی و هندوستانی رد و بدل کرده ... و طعن نیزه و شمشیر مبارزان نامی را ندیده ...»: همان کتاب، ص ۵۲۷.

۲۱۰ - بیان واقع ن ص ۶۹.

و باز به «سرداران عظیم الشان مثل مصطفی خان بکزاده<sup>۲۱۱</sup> و تهماسب خان جلایر و محمدحسین خان قاجار و محمدتقی خان شیرازی و لطفعلی خان افشار و امام ویردی خان و غیره امر شد که لباس فاخر پوشیده به دستور قدیم ایستاده شوند. حاصل این که جناب والی توران، حیران و پریشان از کرده پشیمان و از ناکرده در ارمان<sup>۲۱۲</sup> در مکانی که امرای دیگر از سپاهیان پیاده میشدند، از اسب فرود آمده به اتفاق تهماسب خان جلایر متوجه خیمه سلطان گردید و رضاقلی میرزا پسر بزرگ سلطان و علیقلی خان برادر زاده که اجازت نشستن یافته بودند، لوازم تعظیم به جا آورده بودند و نادرشاه فقط به جواب سلام اکتفا کرده، از جای خود حرکت نکرد، اما بد کرد!»<sup>۲۱۳</sup>

نادر پس از تنظیم امور بخارا، درصدد تنبیه ایلبارس، خان یاغی خوارزم بوده - که بی حسابی های مکرر از وی صادر شده بوده - که چاپاران کابل فرامی رسند و از اغتشاشاتی که جماعات افغان و بلوچ در آن نواحی برپا کرده اند، آگاهی می دارند. با این که محمد کاظم این واقعه را پیش از تسخیر بخارا و گذشتن نادر از رود آمویه دانسته،<sup>۲۱۴</sup> ولی عبدالکریم<sup>۲۱۵</sup> و میرزا مهدی<sup>۲۱۶</sup> که هر دو در حین انجام امر در حضور نادر بوده اند، حکایت می کنند

۲۱۱- ظاهراً فرزند عبدالباقی خان زنکنه است که مورد تکریم و بزرگداشت

نادر بوده است .

۲۱۲- محتملاً «امان» در ستنتر باشد .

۲۱۳- بیان واقع، ص ۷۱-۷۰، معلوم است که نادر می خواسته به جبران

رجزخوانیهای سابق نواده چنگیزآنسان که باید ضعف و کمتری او را نشان دهد.

۲۱۴- عالم آراء، جلد ۲، ص ۵۲۳ .

۲۱۵- بیان واقع، ص ۷۶ .

۲۱۶- جهانگشا، ص ۲۷۳ .

که پس از تسلیم ابوالفیض عملی شده است و شاه، در این موقع، تهماسب‌قلی‌خان جلایر را که «چاکر قدیم‌الخدمت این دولت ابدپیوند بود به سرداری تعیین و زمام اختیار ممالک سمت شمالی آب اتک را از حد تهتها و سند و پشاور الی تبت که از هندوستان وضع و به این دولت خداداد منتقل گشته بود، به او تفویض و جمعی از بیگلربیگیان و حکام و فوجی از غازیان بهرام انتقام را با او مأمور ساخته، روانه فرمودند که از راه حصار رفته، قشون ترکمانیه و اوزبکیه حصار و قبادیان را که هر یک از سرکردگان آن طایفه متمهد انجام آن شده بودند، ملازم کرده، روانه خراسان و از آنجا عازم مقصد گشته، به تنبیه سرکشان آن نواحی پردازند. و به صوبه‌داران کابل و سند و حکام آن ولایت فرامین مطاعه صادر شد که به دستور سابق در شغل خود مستقر بوده، تابع امر و نهی سردار باشند و مقرر شد که زکریاخان صوبه‌دار لاهور و ملتان از آن طرف آب اتک و سردار مزبور از این طرف با هم رسم اعانت و طریق مرافقت مسلوک داشته، آنچه متضمن خیریت دولتین باشد به عمل آورند.»<sup>۲۱۷</sup> محمد کاظم می‌نویسد که چون نادر رسیدگی به امور ثروتمندترین استان‌های کشور خویش را حائز نهایت اهمیت می‌دانست و سرکوبی مخالفان آن سامان و گرفتن باج و خراج ممالک محروسه هندوستان را فوق‌العاده معتبر می‌شمرد، لذا «شخصی که قابل این امر عظیم دانست معتمدالعشایر و القبایل و زبده خوانین کرام و وکیل حضرت صاحبقران، تهماسب‌خان جلایر» بود<sup>۲۱۸</sup> که به همراه حسن‌خان بیات نیشابوری روانه مقصد نمود. موقعیت تهماسب به عنوان فرمانروا و صاحب‌اختیار مالیات

۲۱۷- جهانگشا، ص ۲۷۴-۲۷۳.

۲۱۸- عالم‌آراء، جلد ۲، ص ۵۲۴.

و وجوهات و غازیان کل ممالک هندوستان» و از آن حسن خان «سرداری آن ولایت» بود، باضافه که مهدی خان مشمهدی زنبورکچی باشی هم به توپچی باشی گری کابل و دیگر بلاد مورد بحث انتخاب شده و دوازده هزار نفر از سپاهیان ایرانی هم تحت اطاعت سردار جلایر در آمده بود. مؤلف می افزاید که تأکیدات نادر متوجه این معنی بوده است که سردار جلایر پس از ورود به کابل سر رشته فرمانروائی و اداره امور نواحی ماخوذه از هند را تا سر حد لاهور در اختیار بگیرد و مالیات و عوارض وصولی را منظمأ به دربار ارسال بدارد و البته که اگر دشمنی از سوئی قد علم کند، به فوریت در قلع و قمع او اقدام نماید. «و رقم علیحده نیز مقرر فرمود که به عهده وکیل الدوله خود قلمی نمودند که هرگاه عساکر قندهار و بلوچستان و غرجستان و هزاره و کل اویماق و شهر نیمروز را نیز خواسته باشد، بدون توقف باید عازم خدمت تهماسب خان گردند و [بدین طریق] سر رشته آن دیار را حسب الواقع مضبوط ساخته، در ساعت سعد مرخص و عازم کابل گردیدند.»<sup>۲۱۹</sup>

این شاید آخرین و مهمترین مأموریت خان جلایر است که به تقریب از رجب ۱۱۵۳ - اکتبر ۱۷۴۰ تا پایان عمر او و ولینعمت نامدارش به درازا کشید. نادر با این انتصاب، خاطر خود را

۲۱۹- همان کتاب، ص ۵۲۵-۵۲۴، با این که دقیقاً نمی توان حدود مسئولیتهای تهماسب و حسن خان بیات را مشخص کرد، بنظر می رسد که دومی مرتبه يك نوع نیابت نظامی را نسبت به نخستین داشته است و این هم از اسرار انتصابات نادری است که با وجود همه اطمینانها، به نوعی اشخاص را مراقب هم قرار میداده است. گرچه که خود محمدکاظم بعداً می افزاید که حسن خان پیش از تهماسب عزیمت کرده و در واقع نوشته های اولی خود را اصلاح می کند، چنانکه بیاید.

از مزاحات‌های گاه و بیگاه منطقه جنوب شرقی و شرق ایران که هم سرزمین دلاوران و آزاد مردان بی‌باک بود و هم به نسبت دیگر مناطق جنگ زده و بلا دیده مملکت، آبادتر و معمورتر، آسوده ساخت و تا پایان کار خود نیز تشویشی از این مناطق به دل نداشت. عبدالکریم که بواسطه ذینفع بودن در مسئله این انتصاب و محتملاً ناراضی ماندن از تسخیر و تصرف مناطقی از هند بدست عمال نادری، نظر خوشی در باب تمهاسب نداشته است، به همان شیوه سخن می‌گوید که در آغاز زندگی سپهسالار ارتش ایران گذشت و در حقیقت خود را از توجه به عواقب مسئولیت‌هایی که از جهت انفاذ فرامین نادری برعهده خان بوده، مبرا داشته است.<sup>۲۲۰</sup> چون کمتر تردید می‌توان داشت که نادر غالباً از رفتار کلیه عمال خویش در مناطق مختلف کشور آگاهی داشته است و هیچکس را با هر مرتبه از صمیمیت و فداکاری که داشته حد آن نبوده است که جز در چهارچوب مشخص شده اختیارات و وظایف وی، اقدامی رود و یا به فرض انجام امری ضروری و عندالاقضاء، از گزارش‌کماهی به شخص شاه‌طفره‌ورزد. و اما تنها کسی که شرح این مأموریت طولانی را دقیقاً نوشته، محمد کاظم است که قطعاً بواسطه داشتن منابع اطلاعاتی کافی و از جمله سربازانی که در معیت خان بزرگ بوده‌اند، به انجام مهم توفیق یافته است. هم او ضمن آوردن ابیات حماسه گونه‌ای که از خصوصیات تاریخ نگاران است و در آن بر سبیل قدما، اشاراتی به گذران بودن جهان هستی و بی‌اعتباری دست‌آوردهای

۲۲۰- بیان واقع، ص ۷۶.

انسانی نهفته ، <sup>۲۲۱</sup> می‌افزاید که عامل اساسی ایجاد بلوا و اغتشاش در صفحات کابل ، وجود عاشق خان غلزائی بوده‌است که پیشترها ، سمت بلدیت نادر و ارتش او را در هجوم به هند برعهده داشته و درحین بازگشت ، از اردو گریخته و بغی اختیار کرده است . فرستادگان اولیه نادر که حسن خان بیات نیشابوری و رضاقلی‌خان بوده‌اند - و ظاهراً در فاصله عبور از بلخ و تسخیر بخارا برای تصدی این مأموریت راهی شده‌اند - توان قلع ریشه فساد را بتمام ، در خود نمی‌دیده‌اند و لابد که تقاضای اعزام نیروهای بیشتر و سرداری کافی‌تر کرده‌اند . <sup>۲۲۲</sup>

تهماسب که به همراهی فتحعلی‌خان کیانی سردار سیستان به کابل رسیده بود ، در آغاز رسولانی چند به نزد عاشق خان اعزام می‌دارد تا مگر او را بادالالت‌ها برسر عقل آورد و از طرفی نیز وقت بگذرانند تا زمستان سرد بگذرد و موقع مناسب را برای حمله به مناطق کوهستانی و کمین‌گاههای سخت و صعب‌العبور ایادی وی بدست آورد . پس چون یاغی را با لطائف‌الحیل سازگار ندید ، با شانزده هزار نفر از دلاوران ارتش ایران و دو هزار نفر از عساکر محلی و بومی عازم سرکوبی وی گردید . مستقر عاشق در اوج ارتفاعاتی بود که به کوه سفید شهرت یافته بود و جز به مدد راهنمایان محلی دستیابی به او و همراهیانش امکان پذیر نبود . محمدکاظم می‌نویسد که آشنایان به وضع محل به تهماسب اشارت کرده‌اند که «طایر و هم هیچ بلند پروازی در هیچ

دوبیتی ادا کن ز مردان کار  
گهی نادر آرد ز بار گران  
ز کابل زمین وصف تهماسب‌خان

۲۲۱- بیا ساقی از گردش روزگار  
گهی نامرادت کند در جهان  
بیا گوش کن شرح بست جهان  
عالم‌آراء جلد ۳ ، ص ۲۱۹ .

۲۲۲- همان کتاب ، ص ۲۲۰ .

عهد و اوان در هوای عبور این مکان پر وبال نگشوده و عنقای  
عزم هیچ گردن فرازی به قله کوه آن فلك شکوه آهنگ صمود  
نموده .<sup>۲۲۲</sup>

می‌توان باور داشت که مراکز زیستی این کوه نشینان در  
اوج ارتفاعات بوده و حصول بدانها هم جز به مدد راهنمایی  
اعوان محلی امکان پذیر نمی‌شده است . تعبیرات محمد کاظم  
نیز مؤید این معنی است که نظر خان نامی از بنی اعمام عاشق  
مذکور ، خان جلایر را همراهی می‌کرده و پس از کشته شدن  
یاغی ، جای وی را گرفته است .<sup>۲۲۳</sup> پس از این فتح ، سردار عازم  
گندمک می‌شود تا مقرب خان حاکم خیبر را که پس از عزیمت  
نادر ، حالت خودمختاری یافته بود ، برسر عقل آورد . ولی مقرب  
خان به مجرد ورود نیروهای ایرانی ، خود سرعبودیت پیش می‌آورد  
و «در دم [با] آذوقه فراوان و ارمغان بی‌پایان با سران سپاه  
و رنگ (محملاً اورنگ؟) خان ولد خود عازم حضور ساطع‌النور  
گردید . بعد از ورود بدان حدود سردار والاشان لوازم مراعات  
و مهربانی در باره آن و باقی سرکردگان به عمل آورد .<sup>۲۲۵</sup>»

معلوم است که در این ایام هنوز درخشش برق شمشیر های ارتش  
نادری از خاطرها نرفته بوده و دشمن شکنی و قدرت تصمیم و  
شدت عمل او در برابر خاطیان ، زبانه زد مردم هر دیار بوده است  
که مبارزه با نیروهای پرتاقت و مصمم کشور را امری بی‌فایده  
می‌دیده‌اند و تسلیم و تمکین را بهترین شیوه سلامت یابی

۲۲۳- همان کتاب ، ص ۲۲۲

۲۲۴- همان کتاب ، ص ۲۲۳-۲۲۴ : «حکومت آن دیار را در کف کفایت

نظرخان مذکور نهادند .»

۲۲۵- همان کتاب ، ص ۲۲۴

می دانسته اند. بخصوص که تهماسب خود سپهسالار چنان لشکر ظفر قرینی بوده و به حق دست پروردی شایسته و پیروی صدیق برای انجام نهمت های اساسی آقای خود محسوب می شده است. در این هنگام فرستادگان نادر فرا می رسند و فرمان شاهنشاه ایران راکه بدین مضمون صادر شده بوده به اطلاع وی می رسانند: «چون معروض شده بود که در حدود کابل و پیشاور بعضی از افاعنه آنجا قدم از جاده صواب بیرون گذاشته اند. چون آن والا شان اخلاص آئین از جمله چاکران و جان فشانان قدیم این دولت ابد پیوند می باشد به سرداری تعیین<sup>۲۲۶</sup> و زمام اختیار ممالک شمالی از آب اتک را از حد تهته<sup>۲۲۷</sup> و سند و پیشاور الی تبت که از هندوستان وضع و به این دولت خداداد منتقل گشته بود، به او تفویض و جمعی از بیگلربیگیان و حکام عالی مقام و غازیان بهرام انقام را با او مأمور ساخته و روانه فرمودیم که عازم مقصد گشته، به تنبیه سرکشان آن نواحی پردازد و هرگاه پادشاه والا جایگاه افتخار سلاطین جهان محمد شاه فرمانفرمای ممالک هندوستان خدمتی رجوع نمایند، بدون توقف در خدمات آن به جان کوشیده حسن خدمت خود را ظاهر و لایح گرداند و به صوبه داران کابل و سند و حکام آن ولایات<sup>۲۲۸</sup> فرامین مطاعه صادر شد که به دستور سابق در شغل خود مستقر بوده، تابع امر و نهی سردار باشند.»<sup>۲۲۹</sup>

اگر چنانچه محمد کاظم این بخش از مطالب را از جهانگشا و دستورهای نادری به خان جلایر در هنگام عزیمت او به صوب

۲۲۶- متن: «تعیین».

۲۲۷- متن: «تسها»

۲۲۸- متن: «ولایت»

۲۲۹- همان کتاب، ص ۲۲۵-۲۲۴



مقصد از بخارا ، نگرفته باشد ، می توان استنباط کرد که نادر تأکید صریحی بر ابقای تهماسب در منطقه و نفاذ فرامین و اختیارات وی در قلمرو حکومتش داشته است و باز رقم دیگری به عهده زکریاخان صوبه دار لاهور و ملتان صادر فرموده که از آن سوی اتک «رسم اعانت و طریق موافقت مسلوک داشته ، آنچه متضمن خیریت دولتین باشد ، به عمل آورد .»<sup>۲۳۰</sup>

این که مناطق پهناور ایران شرقی و جنوب خاوری بواسطه دور ماندن از مرکز حکومتی، کوهستانی بودن محیط و تجمع مردمی از گروه های مختلف آزاد سر و جنگجو ، همواره مستعد آشوب و طغیان بوده ، محرز است و اوامر نادری و اقدامات تهماسب نماینده آن است که حقیقاً نیروهای همیشه بیدار و سخت کوشی می باید در منطقه حضور می داشته است . برای جمله باید وجود هندوستان زرخیز و گاه گاه بی صاحب را نیز افزود که دندان طمع همسایگان حریص خود را تیز می داشته و جماعاتی از مردم تمهیدست و تنک مایه را مستعد هجوم و غارت و اغتشاشزائی می گردانیده است . چون تهماسب نیز پس از اصفاء تعلیمات نادری بی درنگ عازم سرکوبی محمد علی خان یوسفزائی شده و در صدد برآمده است که دست های تطاول این خان یغما پیشه را از سر مردم پیشاور کوتاه کند .<sup>۲۳۱</sup> تهماسب پس از ملاقات با ناصرخان در پیشاور ، مهدی خان توپچی باشی را مأمور ساختن جبری در محل نوشهر بر روی روداتک می سازد و این مهم به دستیاری عملۀ هندی و ایرانی انجام می پذیرد و قوای ایران برای سرکوبی محمد علی موصوف از آب می گذرد . در خلال راه نامه ای نیز

۲۳۰ همان کتاب، ص ۲۲۵

۲۳۱- همان کتاب، ص ۲۲۶-۲۲۵

مصحوب فرستادگان خود می‌دارد تا طوایف سرکش را به اطاعت وادار کند ولی محمدعلی درصدد مقاومت برآمد و «در عرض دو سه یوم، به قدر چهل هزار نفر فراهم آورد و به استقبال لشگر قزلباش عازم گردید.»<sup>۲۳۲</sup>

در این جنگ و موارد مشابه آن، صرفنظر از کاردانی و کفایت سردار جلایر، سلیح مجهز ارتش اعزامی ایران و بخصوص توپ‌های جنگی آنان بود که کارها را فیصله می‌داد و قوای تربیت ندیده و بی‌انتظام خصم را به شکست می‌کشانید. محمد کاظم داستان مبارزه های طولانی با محمد علی خان را در نواحی شیردره به تفصیل بیان می‌کند و از موقع مطلوب مطلوب حریف که آشنائی کافی به گذرگاه های جنگی و کوهستانها داشته، به اشباع سخن می‌گوید. گاه نیز به تقریر او، تهماسب ناگزیر از نشان دادن رشادت‌های فوق‌العاده بوده، تا هم روحیه نیروهای خودی را برقرار نگهدارد و هم از مکیدت‌های عدو که حتی توانسته بود «جمعی تنگک- حوصلگان رنگ خان خیبری و پیشاوری<sup>۲۳۳</sup>» را به صفوف خود جلب کند، جلوگیری ورزد. این هم طبیعی بنظر می‌رسد که سرداران محلی به مجرد احساس ضعف در بشره مبارزان ایرانی درصدد تغییر جهت برآیند ولی همین که سردار و اعوان دلیر او چون حسن خان بیات نیشابوری و مظفرخان بیات و دیگران از نیات آنها آگاهی می‌یافتند، نامداران خراسانی را به درون جماعات آنها رخنه می‌دادند و عملاً فرصت اختلال و خیانت را از میان می‌بردند.<sup>۲۳۴</sup>

۲۳۲- همان کتاب، ص ۲۲۸

۲۳۳- همان کتاب، ص ۲۳۱-۲۲۹

۲۳۴- همان کتاب، ص ۲۳۱-۲۳۲

این امر و پیشآمدهای نظایر آن در تمامی دوران حکومتی نادر، می‌رساند که در همه سنوات عمر سلسله افشاریه و قائد نامدار آن، در اکناف کشور شاهنشاهی، تکیه بر عناصر اصیل ایرانی و یخصوص جماعات خراسانی آن بوده است که نادر از میانشان برخاسته و بالطبع حمایتش را بر خود فرض می‌دانسته‌اند.<sup>۲۳۵</sup> باری مورخ ما حکایت می‌کند که تهماسب با احتیاط بسیار عمل می‌کرده و در همه حال حزم شایسته را باعزم متین توأم می‌نموده است. به اقتضای نادر، هر جا هم که سوء تدبیری مشاهده می‌فرموده، بی‌درنگ تنبیه را جایز می‌شمرده و کسانی چون رنگ‌خان خیبری و شیرخان کابلی و محب‌خان نیشابوری را که از عظمای لشکر هند در رکاب وی بوده‌اند «به جهت بی‌اندامی و سستی که در هنگام مجادله، از ایشان به عمل آماده بود، محبوس و برخی رام که خلاف و نفاق دامنگیر ایشان گشته، در آن روز چشم از حقوق نمک شهنشاهی پوشیده بودند، تدبیر ایشان موافق نیفتاده، گرفتار تیغ سیاست و رسوای ملامت گردیدند و چند یومی دیگر، به التماس سردارخان حاکم چهار یک کار، از سر تقصیرات و جرائم سرکردگان مذکور در گذشته، به منصب اول خود سرافراز گردیدند.»<sup>۲۳۵</sup>

همین مؤلف اضافه می‌کند که تهماسب چند روز دیگر در همان ناحیه بوزه است تا به میزان حوصله و تحمل و نیز کیفیت احساسات نفاق‌آمیز و یا وفاق‌آفرین و جلادت و شجاعت یا رذالت و سخافت هر کدام پی‌برد و در واقع خود را برای پیشآمد های

۲۳۵- ر. ک. حوادث

۲۳۵- ر. ک. حوادث

اواخر عمر نادر و قیام‌های متعددی که در هر گوشه از کشور و بویژه صفحات جنوبی و شرقی بوقوع پیوسته است: نادرشاه، ص ۳۲۴-۳۱۹

دشواری که در پی بوده آماده بگرداند .<sup>۲۳۶</sup>

در اینجا شیوه جنگ سردار که هجوم و حمله مستقیم بوده ، اندکی تغییر می‌کند و به صورت غافلگیری و شبیخون بر خصمی که عدت کافی داشته و از شجاعت وافی نیز برخوردار بوده ، به اضافه که بر معاپردستی دقیقتری داشته ، درمی‌آید و محمد کاظم می‌نویسد که در طی چنین یورش‌هایی گروه‌های بسیار از گردنکشان یوسف‌زائی از پا درآمده‌اند و تهماسب خواه به جهت ایجاد رعب در دل آنها و خواه از سرانتقام‌گیری و فرو باریدن باران سخط خود بر سر عدوان ، دستور قتل جمع‌کثیری از ذکور اسیر را صادر کرده است .<sup>۲۳۷</sup> با این همه ، آشکار است که تا تسلیم و یا گرفتار نشدن محمد علی‌خان رئیس طوایف یاغی ، غائله پایان نیافته بوده است و چون تا دهم رجب سال ۱۱۵۳ نیز کاری از پیش نرفته ، تهماسب نامه رجز ماندی به محمد علی نوشته و از وی خواسته است که «حقوق نمک و خدمتگزاری ایل و طوایف خود را بر خود حلال سازند»<sup>۲۳۸</sup> و برای تعیین تکلیف نهائی جنگ ، به معرکه پاگذارند . در همین وقت ، چون نادر از مضمون نامه‌ها و گزارش‌های جنگی سردار خود دریافته بوده که شدت عرصه‌های نبرد بیش از حد انتظار است ، با وجود گرفتاری‌هایی که در داغستان زی خود و ارتش عظیمش فراهم ساخته بود ، امیراصلان خان افشار پسر عمه خویش را با دو هزار تن از دلاوران آذربایجانی جهت مساعدت تهماسب اعزام

۲۳۶- همان کتاب ، ص ۲۳۴

۲۳۷- همان کتاب ، ص ۲۳۵-۲۳۴

۲۳۸- همان کتاب ، ص ۲۳۶

دارد .<sup>۲۳۹</sup> این نیروها وقتی وارد می‌شوند که سردار به پیشاور بازگشته بوده و فرصتی برای ارزیابی موقع نظامی خود یافته است . تهماسب و اصلان نامه های مجددی برای سرکشان محلی ارسال می‌دارند و از سردبیر در صدد استمالت یاغیان برمی‌آیند ولی به حکایت استعداد جنگی و وضع مستحکم طبیعی کوهستانیان، دعوت مزبور اجابت نمی‌شود و لابد جنگ در مناطق کوهنات و پرنات آغاز می‌گردد . چنین برمی‌آید که قلاع برافراشته در ارتفاعات، مستقر و مأوای این طوائف جنگجو بوده و هرکدام به اعانت عده‌ای از کسان و نزدیکان اتکاء داشته‌اند . به‌قراری که محمدکاظم می‌نویسد ، اینها حتی در هنگام عزیمت نادر نیز از پیشگاه ارتش متجسس و شدیدالعمل وی گریخته‌اند و بزعم خود از تمکین به چاکران کوچک درگاه نادری سخت‌ابا می‌ورزیده‌اند.<sup>۲۴۰</sup>

این مبارزها چه در جانب ایران و به اصطلاح این سوی آب اتک و چه در سمت هندوستان یا آن سوی رودخانه مزبور در تمامی مدت فرمانفرمائی تهماسب ، بیش و کم ادامه داشته و صفحاتی بسیار از کتاب محمد کاظم را نیز که تنها راوی این روایات شناخته شده ، در برگرفته است.<sup>۲۴۱</sup> با این که مورخ منابع اطلاعاتی خود را روشن نکرده و توضیحی در باب مآخذ خبری کتاب نداده است ، باز می‌توان متوجه بود که همشهریان جنگجوی خراسانی او که در رکاب سردار جلایر بوده و همه‌جا در شدت و رخا باخان موصوف همکاری ورزیده‌اند از عمده‌گویندگان حوادث هستند . در خلال توضیحات تفصیلی وی، جای جای مطالب بدع و

۲۳۹- همان کتاب ، ص ۲۳۷

۲۴۰- همان کتاب ص ۲۴۰-۲۳۸

۲۴۱- همان کتاب - ص ۲۶۱-۲۴۰

بکری دیده می‌شود که در خور نهایت اعتناست ، از جمله رسیدن چاپاران نادری در حوالی سال ۱۱۵۴ به نزد تهماسب است که دستور داده بوده است تا آقا شیر تایمنی را بدلیل مواضعه در قتل نادر و تحریک نیکقدم غلام سابق او معدوم نمایند و چون تهماسب و امیراصلان هر دو به مجاهدات صمیمانه این مرد دلیر در جنگهای متعدد ، نیک ملتفت بوده‌اند ، صلاح کار خویش را نمی‌دانسته‌اند . چه سرپیچی از فرمان نادر را ناممکن می‌دیده‌اند و اجرای آن را نیز سخت متعذر و خلاف مروت و مردانگی ، تا آن که آقا شیر خود در حمله به یکی از قلاع اطراف اتک کشته می‌شود و طبیعتاً بروز فاجعه متوقف می‌گردد .<sup>۲۴۲</sup> این مطلب نظر برخی از محققان را بر بی‌گناهی رضاقلی میرزا و اسنادات نابجائی که در توطئه تیراندازی مازندران علیه نادر به وی شده تأیید می‌کند و بهر طریق جائی برای فحص و تأمل بیشتر باقی می‌گذارد .<sup>۲۴۳</sup>

موضوع اساسی دیگر طرز عمل امیراصلان خان است که بدلیل انتساب به دودمان نادری ، خود را برتر و والاتر از حدود بازخواست می‌شمرده و به تعبیر محمدکاظم «بنا را بر بی‌حسابی گذاشته و مبلغ کلی از رعایا و برایا بازیافت و با سردار نیز در مقام خصومت اوقات بسر می‌برد[ه].»<sup>۲۴۴</sup> پس تهماسب ناگزیر مراتب را به خدمت نادر عرصه داشته بود و حالی که حسن خان

۲۴۲- همان کتاب ، ص ۲۴۲ - ۱۴۱

۲۴۳- نادرشاه ، ص ۲۶۷-۲۶۳

۲۴۴- عالم‌آرا ، جلد ۳ ، ص ۲۶۰

بیات نیشابوری از پیشگاه شاه باز می‌گشته ، فرمانی با خود آورده است که «صورت بی‌حسابی و دخل و تصرف آن را ابواب آن نموده و به عنوان چاپاری روانه درگاه ساختند و در حین حضور شصت هزار تومان ابواب خود را مهمسازی [کرد] .»<sup>۲۴۵</sup>

بطوری که از گزارش های مورخ مروی برمی‌آید ، قوای تهماسب در تمامی مناطق شمالی آب اتک فعالیت های عدو مالی داشته و شکار پور و داود پوتره را نیز که در سمت هند بوده تا حوالی کشمیر به زیر فرمان درآورده است. در اینجا چون محمدشاه از وجود سردار و اقدامات قاطع او به هراس اندر افتاده و احتمال که با حضور نیروهای رزمنده ایرانی، نفاذ اوامر خود را در معرض تهدید می‌نگریسته است، نامه‌ای به مضمون زیر ارسال می‌دارد که: «تھماسب‌خان سردار و امیراصلان خان افشار و حسن‌خان بیات و غیره ایشان از خوانین عظیم‌الشان نواحی کابل و اود و اتک بدانید که در این وقت سردار افغان یوسف زه به عرض همایون رسانید که جهت بی‌اندامی که از آن در این نواحی وقوع پیوسته ، سرداران به دفع [و] رفع آن کمر همت بر میان بسته‌اند ... نظر به ترحم احوال ضعفا ، تقصیرات آن را به عفو مقرون داشتیم و به حکومت دیار و محال خود آن به نهج سابق سرافراز ساختیم . بهیچوجه مزاحم آن نگشته ، مراجعت به کابل نمایند .»<sup>۲۴۶</sup>

این حکم البته برای تھماسب و اطرافیان وی واجب‌الاذعان

۲۴۵- همان کتاب، همان‌جا، شرح زندگی این شخص بیاید.

۲۴۶- همان کتاب ، ص ۲۶۰

بوده است، چنانکه اشارت رفت نادر از آغاز به امرای خود توصیه کرده بود که بهیچ روی از فرمان شاه هند سر نییچند، به اضافه که محمد شاه خود وظیفه اخلاص و خضوع را فراموش نمی کرده و همه ساله به تقدیم هدایا و تحف کافی مبادرت می جسته است.<sup>۲۴۷</sup> می توان باور داشت که سرحدات هند، پس از روزگاران دراز نامنی، آرامشی به خود دیده و جز در بخش های شرقی و جنوبی و جنوب غربی آن که اندک اندک مهاجمان فرنگی و سوداگران مال و جان آن را به خود می دیده، با طاغیان و غارتگران عمده ای روبرو نبوده است. اقتدار تهماسب نیز در این صفحات تا پایان کار نادر به طول انجامید و همواره، حتی در حضور نادر هم به لقب «فرمانفرمای کابل و بلاد هند» سرافرازی داشت، و این بطور محقق سواى عنوان برجسته وکیل الدوله ایست که به شایستگی و کفایت، براو تعلق گرفته بود و از آغاز درخشش قدرت نادری تا زوال آن، نام بلندش را همراهی می کرد. محمدکاظم هم در تکمله بحث اردوکنشی های سردار رشید ایرانی می افزاید که «در آن اوان تهماسب خان سردار در رتق و فتق مهمات کابل و رود اتک صاحب اختیار و فرمانروا بود و هرگاه احدی به جهت تنبیه او تعیین می نمود که قطع النسل می کرد»<sup>۲۴۸</sup> و در آن عهد و اوان از شاه

۲۴۷- میرزا مهدی می نویسد که در بازگشت نادر از هند و توقفش در سنده، وقتی فرستاده محمدشاه «باتحف و هدایای مرغوب وارد اردوگاه جهان پناه گشته» نادر هم «دوینست بار شتر خربزه بلخ به جهت سرکار پادشاه و الاجاه هندوستان ارسال، داشته است. جهانگشا، چاپ ۱۲۹۶، ص ۱۹۵.

۲۴۸- مؤلف تاریخ نادرشاهی در ذکر حوادث سال های ۱۱۵۷ و ۱۱۵۸ و



جهان آباد الی کابل و از کابل الی دمیرقاپی دربند و بغداد که انتهای ایران است و از سمت ترکستان الی کناره دریای سیر (سیحون) و از سمت خوارزم الی ینگى قلعه هشدرخان فرنگک ، همگی در مهد امن و امان آسوده و مرفه الحال در پناه دولت لایزال صاحبقران به فراغت روزگار بسر می بردند، [چنان] که هرگاه شخصی ضعیف اعمی، طبقی جواهر برسر خود گذاشته، از هندوستان به ایران و از ایران به ترکستان و از ترکستان به فرنگک و از فرنگک به روم می رفت، [طوری بود] که احدی را قدرت و یارای آن نبود که مزاحم دیناری و حبه [ای] شود.<sup>۲۴۹</sup> و در تأیید این سخنان شواهدی عینی از زندگی منتسبی نقل می کند که چنین مسیرهای درازی را پیموده و به شخصه دیده است که « هرگاه بیوه زنی طبقی جواهر در عرض راه داشته و خوابیده باشد، که احدی را قدرت نگاه کردن نیست.»<sup>۲۵۰</sup> متأسفانه باید گفت که این ضوابط محکم و درست چندان بطول نینجامید که پایه پای برگشتن دولت و اقبال نادری، سعادت و فرهی نیز از

می نویسد که : در کابل تهماسب خان جلایر که امیرالامرای لشکر شاهنشاه نصرت دستگاه است، با فوج عمده نشسته، هر طرف گردنکشی سرخودسری از گریبان بیباکی بر آورده ، می خواهد که دست و پائی بچیناند، به مجرد اطلاع، خان جلایر به سرشکنی او از کابل خود را به سروقت او می رساند و به نوعی آن سرکش را بی دست و پا می سازد که دیگر سرتابان قوی دست را پا برجا بودن مافوق دسترس می گردد و اکثر اوقات در گردش، جهت تنسیق و تنظیم بلاد می باشد.» ص ۲۵۳

۲۴۹- عالم آرا ، جلد ۳ ، ص - ۲۶۱

۲۵۰- همان کتاب ، همان صفحه

اقلیم بلاکشیده ایران رخت بربست و همانطور که ظلم و جور نادری شدت می‌گرفت بر اغتشاش‌ها و ناامنی‌های مملکتی نیز اضافه می‌شد تا آنجا که دیگر کسی بر خود ایمنی نمی‌دید و نه از دست غیر، که از فشار خودی، به جان آمدند، و شد آنچه که نباید بشود! باری، در خلال این سنوات الم انگیز که چهار سال آخر عمر شاه نادر را به خود اختصاص داد، دیگر از تهماسب نیز خبر چندانی نیست جز این که باور داشته باشیم اعتماد شاهنشاه را از هر جهت به خود جلب نموده و با شایستگی‌های مناسب آن روز، حوزه پهناور فرمانرواییش را با کفایت اداره می‌کرده است. آنگاه نزدیکی‌های پایان این دوره آشوب و اختناق است که می‌بینیم نادر ابتدا علیقلی‌خان برادرزاده خود را به سیستان می‌فرستد تا طغیان فتحعلی‌خان کیانی را سرکوب کند<sup>۲۵۱</sup> و چون متعاقباً می‌شنود که علیقلی طریق نیرنگ در پیش گرفته و با مخالفان وی کنار آمده است، تهماسب‌قلی‌خان را که به خدمت احضار کرده بود<sup>۲۵۲</sup> برای تنبیه برادرزاده به سیستان اعزام می‌دارد،<sup>۲۵۳</sup> نادر که در این اوقات بیکباره زمام عقل را از کف رها کرده و به تقریر میرزا مهدی، حرکاتش از نظم طبیعی افتاده بوده است<sup>۲۵۴</sup> مقارن آن

251— Lockhart, Nadir Shah, London. 1938, P. 260.

۲۵۲— زمان این احضار مشخص نیست محمد کاظم اورا در همین هنگام به عنوان: «وکیل‌الدوله و فرمانفرمای مملکت هندوستان می‌نامد.» : عالم‌آرا، جلد ۳، ص ۴۹۷

۲۵۳— جهانگشا، چاپ ۱۲۹۲، ص ۲۳۵

۲۵۴— همان کتاب، همان صفحه

احوال دستور می‌دهد که صدالف (هر الف معادل يك لك روپیه هند و پنجهزار تومان ایران بوده است) به نام علیقلی خان و پنجاه الف (معادل پنجاه هزار دینار نادری) به اسم تهماسب رقم زنند و متعاقباً محاسبان تیزچنگک را برای وصول وجوه مورد درخواست گسیل دارند. ۲۵۵

در اینجا گویا سوء ظن نادر قوت بسیار می‌گیرد که حتی نسبت به وفادارترین و صمیمی‌ترین خدمتگزاران خویش نیز در تردید می‌افتد و فرمانی دائر بر قتل او برای علیقلی خان می‌فرستد. نادر این سیاست را در موارد متعددی به کار آورده و کوشیده است تا دو نفر از مخالفان خیالی خود یا سرجنابان را مدعی یکدیگر قرار دهد و هر یک را عندالاقضاء به دست دیگری از میان بردارد (برای مثال داستان محمدتقی خان بیگلربیگی فارس و محمدحسین خان افشار: عالم آراء جلد ۳، ص ۶۲-۶۰) و جالب اینست که بدگمانی‌ها و مواظبت‌های هر دو خصم در چنین موارد، به افشای قضیه توطئه می‌انجامیده و بین آن دو، وحدتی علیه صادرکننده دستورهای مرگ ایجاد می‌کرده است. ۲۵۶ با این همه تهماسب هرگز خود را در مرحله‌ای نمی‌دید که علیه ولینعمت تاجدار خویش قیام کند و با وجود همه صدماتی که انتظارش را می‌کشید، اقدامی ناسزا به عمل آورد. محمدکاظم می‌نویسد که

۲۵۵- رضی‌الدین تفرشی: زندگانی نادرشاه، نسخه خطی کتابخانه موزه

بریتانیا، به شماره Add. 65. 87 برگ ۲۰۸-۲۰۷.

256— Nadir Shah, PP. 260—265.

با وجود بالاگرفتن کار علیقلی خان و پیوستن عده بسیاری از مخالفان نادری به او، تهماسب وکیل الدوله که «تربیت یافته اجاق سپهر رواق صاحبقرانی و نظر یافته حضرت ظل الهی بود و در رتبه و شأن خود را از اهالی ایران و اقوام حضرت صاحبقران اضافه نمی دانست،<sup>۲۵۷</sup> و هرگز در مدت عمر که تجاوز از هفتاد و پنج گردیده بود، خیال خیانت و نمک به حرامی در خاطر آن خطور<sup>۲۵۸</sup> نکرده از راه استمالت و نصایح درآمده، بندگان والا (علیقلی) را ترغیب خدمت حضرت صاحبقران می داشت.»<sup>۲۵۹</sup>

بعد از آن هم که علیقلی و تهماسب، به اصطلاح دست های خود را رو کردند و محقق شد که هر کدام حکم محکم قتل دیگری را در دست دارد، باز سردار وفادار از صمیمیت خود به نادر نکاست و در خلاء و ملاء ارتشیان و فرماندهان آنها را «به نصایح دلپذیر و به خدمات حضرت صاحبقران عالمگیر ترغیب می کرد.»<sup>۲۶۰</sup>

علیقلی نیز چنان هوای سلطنت را در سر جا داده بود که به چنین نصایحی اصلاً تمکینی نکند و سهل است که تهماسب ولجاعت بی مآخذ او را در طرفداری از سلطان مخبط، اسباب زحمت خود بداند. با این که برخی از مورخان چنین انگاشته اند که تهماسب طریق موافقت با علیقلی پیموده و با انبوه مخالفان راه موافقت

۲۵۷- و این به حقیقت کمال مردی و مردمی چنین سرداری را می رساند.

۲۵۸- متن : «خطیر»

۲۵۹- عالم آراء، جلد ۳، ص ۴۹۹-۴۹۸

۲۶۰- همان کتاب، ص ۴۹۹

درپیش گرفته و حتی تا هرات در معیت آنها پیش آمده است ، با این همه محمد کاظم می‌نگارد که تهماسب در هر فرصتی سخنان پند آمیز خود را از سر می‌گرفت و «هرچند سخنان زهر آلود آن (علیقلی) را چشیده می‌پنداشت و می‌گفت:

ز خاکدان فنا هیچ آبروی مجوی کزین هوس توبه آتش روی  
و عمر به باد !

«ولی بندگان و الانصایح آن را کأن لم یکن انگاشته»<sup>۲۴۱</sup> و به نهمتی که در پیش داشت خیره شده بود . و باز چون در ورود به هرات که در اواسط جمادی‌الثانی ۱۱۶۰ انجام پذیرفته بود «تھماسب‌خان وکیل‌الدوله در همان نصایح خود ثابت قدم بود ، بندگان و الا به مطبخیان خاص قدغن فرمود که در محل فرصت زهر در کار آن سردار فلك اقتدار کرده که جان را به جان آفرین سپرد...»<sup>۲۴۲</sup> بدین‌گونه بود که یکی از دلاورترین و شایسته‌ترین فرزندان ایران و پاکبازترین خدمتگزاران نادرشاه، رخت از جهان بر بست و همانطور که می‌دانیم ، در همان فاصله‌ها (یکشنبه پانزدهم جمادی‌الآخر سال ۱۱۶۰ شب ۱۹ و ۲۰ ژوئن ۱۷۴۷) نیز سرولینعمت او و تاجدار بزرگ این ملک برباد رفت . این هردو

۲۶۱- عالم‌آرا جلد ۳ ص ۴۹۹

۲۶۲- همان کتاب ، ص ۵۰۰، و جهانگشا، چاپ ۱۲۹۶، ص ۲۳۵: علی

قلی‌خان «باسیستانیان متفق گشته، تھماسب قلی‌خان را مسموم ساخت و داعیه خود را به اطراف ممالک منتشر ساخته ....» .

واقعۀ ایران را از وجود مردان کامل و کافی و نیرومند که به مدد درایت و استعداد فوق‌العاده خود ، افتخارها آفریده بودند محروم ساخت و بخصوص مردی را که در همه‌جا برای کشور و ملتش مفید بود و شاید اگر می‌ماند ، بازهم به منزلهٔ سکانی برای کشتی به امواج بلا افتادهٔ حکومت و دولت ، می‌توانست بشمار آید ، از مردمش گرفت .

